

مطالعات میزگرد

عبدالعلى رضايى / دكتور محمود سريع القلم
دكتور عبدالعلى قوام / دكتور مهدي منتظر قائم

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پڙو بشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

میزگرد:

جهانی شدن؛ ابعاد و پیامدها (۱)

اشاره:

یکی از موضوعاتی که امروزه در عرصه بین‌الملل اذهان بسیاری از صاحب‌نظران و متفکرین را به خود مشغول داشته است، پدیده "جهانی شدن"^۱ می‌باشد. هر چند این پدیده نخست در حوزه اقتصاد مطرح و با توسعه جهانی بازارهای اقتصادی همراه گردید، اما در سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ و به‌ویژه متأثر از انقلاب ارتباطات و تقسیم کار جهانی به سایر حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشیده شد و این حوزه‌ها را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

از پدیده جهانی شدن تعاریف متعددی به عمل آمده است، اما با همه این تعاریف، کمتر می‌توان این پدیده را در قالب یک تعریف به گونه‌ای که همه اندیشمندان حول آن اجماع نظر داشته باشند، مفهوم‌سازی کرد. برای مثال، برخی پدیده جهانی شدن را به مثابه تراکم دنیا به‌عنوان یک کل واحد توأم با افزایش اجماع برای پایه‌گذاری فرهنگ جهانی تلقی می‌کنند. گروهی دیگر، جهانی شدن را فرایندی می‌دانند که در آن مردم جهان در یک جامعه واحد و فراگیر به هم می‌پیوندند و طی آن علاوه بر کالا، خدمات و سرمایه‌ها، اندیشه‌ها، افکار و دانش بشری نیز مبادله می‌شود.

در سال‌های اخیر به علت کشیده شدن دامنه جهانی شدن به کلیه عرصه‌ها و شئون زندگی ملل و جوامع مختلف، این پدیده واکنش‌های متفاوتی را در محافل روشنفکری، سیاستمداران و ملت‌ها برانگیخته و موجب شکل‌گیری تعابیر، تلقی‌ها و برداشت‌های متفاوت و حتی متضادی

شده است؛ تا جایی که برخی با دید خوشبینانه به این پدیده نگریسته و آن را عامل پیوند ملت‌ها، تسهیل‌کننده و گسترش‌دهنده مبادلات اقتصادی و فرهنگی و تبادل اندیشه‌ها می‌دانند و برعکس گروه دیگری با نگاهی بدبینانه، جهانی شدن را عامل اضمحلال فرهنگ و هویت ملت‌ها، بنیادگرایی‌های قومی و فرقه‌ای، آمریکایی شدن جهان و جایگزینی فرهنگ لیبرالیسم از نوع آمریکایی و تسلط اقتصاد سرمایه‌داری بر جهان می‌دانند.

فصلنامه مطالعات ملی با درک شرایط موجود و اهمیت پدیده جهانی شدن و تأثیرات عمیقی که می‌تواند بر ساختار فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور داشته باشد، برآن شده است تا با طرح این موضوع در محافل علمی، دانشگاهی و روشنفکری کشور، به نقد این پدیده بنشیند و پدیده جهانی شدن را از منظرهای مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

برای تحقق این هدف، دو میزگرد جداگانه با دو دسته از صاحب‌نظران برگزار گردید. در میزگرد نخست، ابعاد نظری و مفهومی و عرصه‌های مختلف پدیده جهانی شدن، تأثیر انقلاب ارتباطات بر این پدیده و تأثیر جهانی شدن بر مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشورها در عرصه روابط بین‌الملل، ازجمله ایران مورد بررسی قرار گرفت و در میزگرد دوم نیز تلاش می‌شود با رویکردی عملیاتی و راهبردی، آثار و پیامدهای جهانی شدن بر جامعه ایران در عرصه‌های سیاسی فرهنگی به بحث گذاشته شود و شیوه‌ها و روش‌های مواجهه با این پدیده تجزیه و تحلیل گردد.

آنچه در این شماره می‌خوانید، حاصل گفت‌وگویی است که در میزگرد اول پیرامون جهانی شدن انجام گرفته است. میهمانان شرکت‌کننده در این میزگرد عبارتند از:

- ۱- آقای دکتر محمود سریع‌القلم دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و مدیر مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه
- ۲- آقای دکتر عبدالعلی قوام استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی
- ۳- آقای عبدالعلی رضایی پژوهشگر در حوزه فرهنگ
- ۴- آقای دکتر مهدی منتظر قائم دکترای جامعه‌شناسی ارتباطات و استادیار دانشگاه تهران که اجرای میزگرد را نیز عهده‌دار بوده‌اند.

با هم مطالب این شماره از میزگرد را پی می‌گیریم.

دکتر منتظر قائم: این میزگرد به بررسی موضوع "جهانی شدن و اثرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن" می پردازد. ضمن تشکر و قدردانی از حضور اساتید ارجمند به خاطر پذیرش دعوت فصلنامه و شرکت در این نشست، در این میزگرد در نظر داریم مطابق سرفصل‌هایی که تعیین شده است، از تعریف و مفهوم‌سازی پدیده جهانی شدن بحث را آغاز کرده و ضمن بررسی فضای مفهومی و نظری آن، به تجزیه و تحلیل ابعاد، اجزاء و عرصه‌های مختلف جهانی شدن بپردازیم. اجازه می‌خواهم اولین سؤال را از آقای دکتر قوام بپرسم. آقای دکتر لطفاً بفرمایید تعریفی که می‌توان از جهانی شدن ارائه کرد و یا تعریفی که در علوم سیاسی به‌ویژه در روابط بین‌الملل در خصوص جهانی شدن وجود دارد، چیست؟

دکتر قوام: تعریفی که برای جهانی شدن می‌توان مطرح کرد، عبارت است از فرایندی که به موجب آن تعاملات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی رو به افزایش گذاشته و باعث تراکم زمان و مکان شود. این فرایند با تحدید حاکمیت و نفوذپذیری مرزها همراه است که منجر به ایجاد شکل جدیدی از جامعه و شهروندی می‌شود. اگر بخواهم تعریفی از جهانی شدن ارائه دهم، جهانی شدن را بر اساس ویژگی‌ها و مختصاتی که داراست، تعریف می‌کنم. لذا اولین مسأله، تراکم زمان و مکان است که به تعبیری پایان جغرافیا می‌باشد. مسأله دیگر، این است که در ارتباط با "دولت - ملت"^۱ نیز تغییراتی به وجود می‌آید که در نتیجه مرزها را نفوذپذیرتر و حاکمیت‌ها را محدودتر می‌کند. مسأله سوم اینکه، رابطه میان شهروندان با دولت و حکومت نیز دستخوش تحولات و تغییرات اساسی می‌شود.

دکتر منتظر قائم: یعنی به اعتقاد شما جهانی شدن شامل آن دسته از تغییرات بنیادینی است که فرایندی جدید در تعریف جامعه، رابطه شهروندان و دولت و نحوه حاکمیت به وجود می‌آورد؟

دکتر قوام: بله. البته این مسأله به نحوه نگرش ما به جهانی شدن بستگی دارد. عملاً می‌توان گفت که تمام آن مفاهیم و تصاویری که ما راجع به جامعه و دولت داشته‌ایم، به کلی تغییر می‌کند. مثلاً در دوران جنگ سرد، تعریف مشخصی از دوست، دشمن و اتحاد وجود

داشت. شما از این مفاهیم یک نوع کارکردهایی را انتظار داشتید. مانند ایدئولوژی، که کارش این بود تا در دوران جنگ سرد هویت ایجاد کند، تضادها را تعریف نموده و مرزها را مشخص کند. در واقع با ورود به عصر جهانی شدن می‌توان گفت که عملاً ما با یک بحران معنا در عرصه سیاست و سیاست بین‌الملل مواجه هستیم. یعنی آن مفاهیم نمی‌توانند مانند گذشته تعریف شوند. شما دیگر نمی‌توانید شهروند را بر اساس مشارکت سیاسی سنتی و بر اساس تکالیف، مسئولیت‌ها، حقوق و هویتی که می‌شناختید، در نظر بگیرید. بنابراین، به نظر من، این یک بحران است و دولت نیز به آن صورت که از یک مجموعه مردم، سرزمین مشخص، حکومت و حاکمیت تشکیل شده باشد و بیشتر بتواند در چارچوب یک حاکمیت از قدرتی عالی برخوردار باشد، دیگر وجود نخواهد داشت. بنابراین، آن رابطه سنتی که بین حکومت، مردم، حاکمیت و سرزمین وجود داشت، به کلی دگرگون شده است. یعنی آن چارچوب و ستفالیایی و کارکردهایی که "دولت - ملت" در گذشته داشت، به کلی تغییر پیدا کرده است. من جهانی شدن را فرایندی می‌بینم که تمام این مقولات و آن بخش‌هایی که مربوط به عرصه سیاست و سیاست بین‌الملل می‌باشد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. براین اساس، ما شاهد ورود به مرحله جدیدی هستیم که در آن، مفاهیم دیگر کارکرد گذشته خود را ندارند. لذا، ما عملاً با یک بحران معنا مواجه هستیم. برای مثال، ما همیشه قبل از ورود به مرحله جهانی شدن به صورت سنتی رابطه‌ای بین استقلال و کارایی، مشروعیت و اقتدار مشاهده می‌کردیم که این رابطه در عصر جهانی شدن، به کلی به هم می‌ریزد. یعنی شما می‌توانید بنا به تعبیر و ستفالیایی، مستقل نباشید؛ ولی در عین حال کارایی و مشروعیت داشته باشید. به همین علت است که می‌گوییم، جهانی شدن عملاً ما را به سمت بحران معنا هدایت می‌کند.

دکتر منظر قائم: آقای دکتر سریع‌القلم، شما فکر می‌کنید در عرصه روابط بین‌الملل چه مناسباتی بین دول در عرصه روابط و معاهدات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به طور مستقیم برقرار می‌شود؟ اکنون جهانی شدن چه تغییراتی را به وجود آورده و چه تجلیاتی را می‌توان بر آن مترتب نمود؟

دکتر سریع‌القلم: فهم مفهوم جهانی شدن در ظرف تاریخی و غربی میسر است. یعنی اگر بخواهیم جهانی شدن را بفهمیم، در واقع باید از دوره رنسانس به این موضوع نگاه کنیم. جهانی

شدن مرحله جدیدی از تکامل فکری و روشی غرب است. موضوع جهانی شدن، موضوع مغرب زمین است. جهانی شدن، تعبیری عینی برای غربی شدن نظام بین‌الملل است. به لحاظ فکری و استدلالی، جریانی که از قرن ۱۸ میلادی شروع شد، عنصر اقتصاد و سیاست را غیرفردی کرد و اکنون به اوج خود رسیده است. جهانی شدن به معنای قاعده‌مند کردن مناسبات اقتصادی و سیاسی جهان است. در این چارچوب، سلیقه، احساسات، تمایلات و تلقیات فرد خیلی نقش ندارد. این جا دیگر منافع سیستم‌ها مطرح می‌باشد. سیستم‌هایی که دیگر در چارچوب کشورها عمل نمی‌کنند، بلکه در چارچوب جهانی عمل می‌کنند. بدین لحاظ جهانی شدن به معنای دور شدن از تلقیات فردی، دور شدن از حکومت‌های فردی، مدیریت‌های اقتصادی و فردی و نزدیک شدن به قاعده می‌باشد.

جهانی شدن معنای مهم دیگری نیز دارد و آن اینکه ما هر چقدر به عقب برگردیم؛ قدرت، معنای حجمی و کمی پیدا می‌کند. حال آنکه هر چقدر به جلو بیایم، به همان اندازه قدرت دارای معنای قاعده‌مندی می‌شود. برای همین است که اگر ما به نوع تفکراتی که در مدیریت کشورمان نسبت به جهان، کشورها و دولت‌های دیگر وجود دارد، نظری داشته باشیم، می‌بینیم که بسیاری از نخبگان سیاسی ما هنوز با حال و هوای جهان امروز آشنایی ندارند و تفاسیری که از روندهای جهانی دارند، تقریباً نیم قرن عقب‌تر است.

جهان امروز، جهان قواعد است. یعنی به نوعی یک تاجر در سنگاپور همان کاری را انجام می‌دهد که یک تاجر در نیویورک، انجام می‌دهد و هیچ فرقی با هم ندارند. یعنی امروزه به نوعی دولت مالزی در مقابل مردم مالزی نسبت به کارهایی که انجام می‌دهد، پاسخگو است. یا فرض کنید که در کشور آرژانتین، تمام شهرداری‌ها موظف هستند که روزانه تمام کارهای روزمره‌شان را به وب سایت‌شان^۱ منتقل کنند تا مردم بتوانند به آن اطلاعاتی که در شهرداری‌های محل‌شان وجود دارد، دسترسی پیدا کنند. این همان قاعده‌مند کردن رفتارها، اندیشه‌ها، مناسبات و دور شدن از تلقیات و سلیقه‌های فردی است و در واقع اوج عقلانیت می‌باشد و گویای این نکته است که اقتصاد و سیاست جهانی بر پایه عقلانی بنا شده است. زمانی اقتصاد، این معنا را داشت و این

جریان از زمان مرکانتلیست‌ها شروع شد و اوج آن به دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی رسید. اما در دهه اخیر به‌ویژه بعد از فروپاشی شوروی عقلانیت سیاسی در عرصه جهانی شدن قابل مشاهده می‌باشد. یعنی جهانی شدن به معنای سیاسی کلمه، بسیار جدید است. اما جهانی شدن به معنای اقتصادی کلمه، نسبتاً قدیمی می‌باشد. به نظر می‌آید که عرصه جدید و پیچیده‌تر جهانی شدن در حوزه فرهنگ است که چالشی برای قدرت‌های غربی می‌باشد. باید دید که در نیمه دوم قرن ۲۱ م، آیا پدیده‌ای به نام جهانی شدن فرهنگ وجود دارد؟ یا اینکه فرهنگ صرفاً یک عنصر محلی باقی خواهد ماند؟

آنچه که معلوم می‌باشد، جهانی شدن اقتصاد و سیاست است. جهانی شدن یک انتخاب نیست، بلکه امری اجتناب‌ناپذیر است. جهانی شدن از طریق ارتباطات، حکومت‌ها و دولت‌ها را ناگزیر کرده است که هر یک به اندازه‌ای به این فرایند بیونندند و به همین دلیل نیز دموکراسی در جهان کمابیش در حال رشد می‌باشد برای مثال اکنون در دنیا ۱۱۸ کشور غیر غربی انتخابات دارند. اما این انتخابات معنای کمی داشته و فاقد معنای محتوایی می‌باشند. یعنی مردم رأی می‌دهند و بعد به خانه می‌روند. اما از دید کسانی که به دنبال جهانی شدن سیاست هستند، همین انتخابات کمی و همین دموکراسی رقیمی، خود معنای مهمی دارد. یعنی یک نوع آگاهی در میان مردم به وجود می‌آورد که به تدریج می‌تواند در محتوا و جهت دادن به سرنوشت کشورشان نقش ایفا نماید. اکنون نزدیک به ۲۵ کشور در خارج از غرب، که اصطلاحاً جهان سوم برتر نام دارند، در عرصه اقتصادی در مسیر فرایند جهانی شدن، قرار گرفته‌اند. مالزی، سنگاپور، کره جنوبی، هند، ونزوئلا، ترکیه، برزیل، آرژانتین و بعضی از کشورهای دیگر در حال حرکت در این مسیر می‌باشند و برای رسیدن به مقصودشان مدت زمان زیادی نیز طول نخواهد کشید. این روند در عرصه سیاسی هم شروع شده و با چالش‌هایی فراوان روبه‌روست. سخت‌ترین و مشکل‌ترین مرحله جهانی شدن در عرصه سیاست، در میان مناطق جهان، منطقه خاور میانه است. دلیلش هم این است که اولاً: جهانی شدن به معنای قاعده‌مند شدن و با قواعد میان انسان‌ها معاشرت کردن، می‌باشد، ولی در این منطقه، روابط انسان‌ها هنوز عمدتاً بر مبنای فرد و سلیقه‌های فردی است. ثانیاً: زندگی در منطقه خاورمیانه مدرن شده، اما روابط انسانی هم‌چنان عشیره‌ای، قبیله‌ای و ارباب و رعیتی است. لذا سخت‌ترین مرحله فرایند جهانی شدن در عرصه سیاست در منطقه

خاورمیانه خواهد بود. چنانچه در لهستان و مجارستان فقط پنج سال طول کشید تا از یک سیستم کمونیستی، به یک سیستم لیبرال دموکراسی منتقل شوند. علت‌اش این بود که قبل از اینکه کمونیست شوند، سنت دموکراتیک در این کشورها وجود داشته است. در واقع دوره کمونیستی، دوره‌ای استثنایی بوده است، نه یک دوره واقعی. این مسأله در منطقه خاورمیانه بسیار مشکل‌ساز خواهد بود. به خاطر اینکه این منطقه در محاسبات انسانی، دورترین منطقه از نظر قاعده‌مند شدن است.

دکتر منتظر قائم: اجازه می‌خواهم که این مطالب را جمع‌بندی کرده و از درون این جمع‌بندی، دو سؤال از آقای رضایی داشته باشم. یکی اینکه، اساتید فرمودند جهانی شدن تمام عرصه‌های فردی و اجتماعی را در برمی‌گیرد. یعنی ما هم جهانی شدن فرهنگی و هم جهانی شدن سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داریم. شما جهانی شدن فرهنگی را چگونه می‌بینید؟ چه مؤلفه‌هایی را در جهانی شدن فرهنگ می‌توان تشخیص داد و در کشورهای مختلف به‌ویژه در جهان اسلام، کدام بُعد جهانی شدن حساسیت برانگیزتر بوده است؟ سؤال دیگر اینکه طبق استنباط آقای دکتر قوام، جهانی شدن، منجر به نوعی بحران‌آفرینی در روابط بین شهروند و دولت می‌شود، درحالی‌که آقای دکتر سریع‌القلم جهانی شدن را نوعی قاعده‌مندی، حداقل در روابط افراد و روابط بین دولت و مردم، تعریف می‌کنند. شما این دو مفهوم بحران و قاعده‌مندی را چگونه تفسیر می‌کنید؟

آقای رضایی: اجازه دهید قبل از اینکه پاسخ سؤال‌های شما را بدهم، چند جمله‌ای در مورد مفهوم جهانی شدن و اینکه آیا ما یک مفهوم جهانی شدن داریم یا نه، صحبت کنم. در صحبت‌های آقای دکتر سریع‌القلم، گویا یک مفهوم مورد توافق از پدیده جهانی شدن، وجود دارد. به نظر من مفهوم جهانی شدن، یک ساخته ایدئولوژیک است. اینکه واقعاً معنای آن چیست و از منظرهای مختلف چه تعاریفی برای آن ارائه می‌شود، خود یک بحث است. ما مفهوم و برداشت واحدی از جهانی شدن نداریم. سؤال این است که آیا جهانی شدن، همان غربی شدن است؟ آیا جهانی شدن به قول آقای دکتر سریع‌القلم، قاعده‌مند شدن و سیستمی شدن نظام‌های سیاسی و فرهنگی است؟ یا مثلاً جهانی شدن گسترش ایدئولوژی لیبرالیسم متکی بر بازار است؟ آیا جهانی شدن واکنش‌هایی در مقابل گسترش بازار است؟ جهانی شدن کدام است؟

اشکال مختلفی از تحولات وجود دارد که همه آنها را می‌توان جهانی شدن نامید. یک دسته از واقعیت‌های عینی وجود دارد و ما می‌دانیم که اتفاق‌هایی افتاده، مانند: پیشرفت‌های تکنولوژی ارتباطات و حمل و نقل، افزایش بُرد سلاح‌های کشتار جمعی، افزایش مسافرت‌ها و مراودات بین ملت‌ها، گسترش بیماری‌ها در سطح جهان، پخش شدن فرآیندهای تولید در مقیاس کره زمین و پیوند بازارهای ملی به بازارهای فراملی. تمام اینها ابعاد اقتصادی جهانی شدن به شمار می‌روند. بنابراین تعبیری واحد از جهانی شدن وجود ندارد. جهانی شدن، یک بحث مناقشه برانگیز است. حتی برخی جهانی شدن را جهانی کردن و جهانی‌سازی می‌دانند. یعنی یک عامل^۱ و فاعلی در آن بحث‌هایی که عنوان شد، وجود دارد که ادامه امپریالیسم است. و می‌خواهد ارزش‌های خود را به تمام جهان گسترش بدهد. منظور این است که تعابیر متفاوت هستند و یک معنای یکپارچه‌ای وجود ندارد.

به نظرم اتفاقی که در مورد بحث فرهنگ افتاده، این است که از دوران وستفالیایی به بعد، یعنی عصر "دولت - ملت"ها، واحد بنیادین نظام بین‌الملل همین دولت - ملت می‌باشد. بنیادی‌ترین هویت‌ها هم در چارچوب همین واحد تعریف می‌شوند. در واقع نوعی تعلق به این واحد ملی تعریف شده است. اتفاقی که در این دو دهه، به‌ویژه در دههٔ اخیر افتاده، این است که رقبای دولت‌ها در همه زمینه‌ها از جمله در حوزه اقتصاد زیاد شده است. یعنی بیش از نیمی از اقتصاد و مجموع تولید جهان در دست شرکت‌های چند ملیتی قرار دارد و کمتر از نصف آن در دست دولت‌ها می‌باشد. رقبای نظامی دولت‌ها نیز زیاد شده است. گسترش بُرد دخالت سازمان ملل و نیروهای چند ملیتی مختلف، رقبای نظامی دولت‌ها را زیاد کرده است. هم‌چنین رقبای حقوقی و قانون‌ساز دولت‌ها نیز زیاد شده است. دادگاه‌های بین‌المللی اساساً ماهیت قانونی و فراملی پیدا کرده؛ یعنی در هر کجا که قانونگذاری وجود دارد، می‌بینید که ابعاد فراملی پیدا کرده است. به‌علاوه باید به این جنبه‌ها نهادهایی چون دادگاه لاهه، انواع قراردادهای و کنوانسیون‌های جدید در مورد محیط زیست را افزود.

از همین جا این نکته اساسی مطرح می‌شود که بحث فرهنگ در رابطه با جهانی شدن قرار

دارد. گسترش بُرد رسانه‌ها و تکنولوژی ارتباطی جدید این امکان را به ما می‌دهد که در یک لحظه، در یک مکان و یا بیرون از آن مکان باشیم. هم‌چنین اینکه اساساً ما با الگوهای مصرف فرهنگی دیگری زندگی می‌کنیم، که باعث شده منابع مشروعیت‌ساز و تعریف‌کننده هویت، متکثر شوند. یعنی در واقع هویت‌ها بتوانند بر مبنای کثرت شکل بگیرند. بنابراین، فرهنگ به یک مسأله بسیار مناقشه‌برانگیز تبدیل شده است. معمولاً ما در هر فرهنگ یک نظام معنایی داریم که به ما می‌گوید که معنای زندگی چیست و زندگی خوب کدام است؟ و چرا باید اینطور زندگی کرد؟ اینها در هسته معنایی یک فرهنگ وجود دارد. فرهنگ نیز یک سری روابط و ساختارهای جمعی دارد. در عصر جهانی شدن اتفاقی که افتاده این است که کاملاً بین این دو بخش از فرهنگ‌ها، شکاف و انفکاک ایجاد شده است. آن‌چه پیرامون نظام معنایی در این کشورها اتفاق افتاده، این است که وقتی تغییرات نظام‌های ارزشی را مطالعه می‌کنید، در بعد نظام معنایی، اتفاقی نمی‌افتد. هنوز درصد زیادی از مسلمانان اعتقاد دارند که خدا واحد است. روز قیامت وجود دارد و یا چیزهای دیگری که اصول دینی مسلمانان را تشکیل می‌دهد. آن چیزی که اتفاق افتاده و بر انتقال فرهنگ بین نسل‌ها وقفه ایجاد می‌کند، این است که در واقع آن ساختارهای روابط جمعی، دیگر مانند گذشته سنتی نیست. یعنی با گذشت زمان، اینها کثیرتر می‌شوند و اشکال مختلفی پیدا کرده و به‌ویژه با اشکالی که از سوی دولت‌ها و دستگاه‌های رسمی رسانه‌ای تجویز می‌شود، فاصله می‌گیرند. بنابراین، مسأله اصلی اینجاست که همیشه برای انتقال آن نظام معنایی، رفتارهای جمعی اهمیت زیادی دارند. مثلاً فرض کنید که ما شیعیان مراسم عزاداری محرم را داریم. این بحث دسته راه انداختن و سینه زدن‌ها، فی‌نفسه، چیزی نیست و اهمیتی ندارد. بلکه آن معنایی که از این طریق باز تولید و منتقل می‌گردد مهم است، مانند اعتقاد به عدالت، عدم پذیرش ذلت، پاسداری از حقانیت و چیزهایی دیگر.

وقتی که این ساختار رفتار جمعی تغییر می‌کند، اهمیت آن کم می‌شود و یا به دلایلی در مقابل آن، رفتارهای واکنش‌برانگیزی نشان داده می‌شود. آن‌چه که اتفاق می‌افتد، این است که نظام معنا با آن شکل یکپارچه و مورد توافق عامش، دیگر منتقل نمی‌شود و در نتیجه شکاف نسلی و ارزشی بین نسل‌ها پیش می‌آید. اینکه کدام بُعد جهانی شدن در جهان اسلام حساسیت برانگیزتر می‌باشد، همین کثرت یافتن منابع هویت‌ساز و الگوهای مصرف فرهنگی است.

اما در مورد سؤال دوم، اینکه آیا جهانی شدن موجب بروز بحران در روابط شهروندان و دولت شده و یا اینکه برعکس در روابط دولت‌ها قاعده‌مندی به وجود می‌آورد، باید گفت که بستگی به این دارد که ما از کدام منظر نگاه کنیم. یعنی بر اساس اینکه کدام تعریف را بپذیریم، آن وقت می‌توان گفت که جهانی شدن چیست؟ یا حداقل چه تأثیری دارد؟

به نظر من بحران واقعیت دارد، ولی بحران به آن معنای منفی که در ذهن ما مطرح است، شاید مورد نظر آقای دکتر قوام نبوده است. بحران یک وجه تفکیک ناپذیر پروژه مدرنیته است. اساساً مدرنیته، بحران‌های پیاپی و فایق آمدن بر آن بحران‌ها و دوباره رسیدن به بحران‌های جدید می‌باشد. بنابراین بحران، وجه منفی ندارد. مدرنیته اساساً با بحران همراه است. حال اینکه به‌طور اخص، بین شهروندان و دولت‌ها بحران پیش می‌آید، بیشتر جهتش برای من مهم است که باورها و اشکال مشروعیت نزد شهروندان و دولت چندگانه شده و تعابیری که از مشروعیت دولت‌ها به عمل می‌آید نیز متفاوت می‌گردد. این یکی از وجوه اصلی بحران می‌باشد که البته در همه جا و حتی غرب نیز وجود دارد و در آن‌جا خیلی هم جدی است. این تصور پیش نیاید که نظام‌های سیاسی در آن‌جا کاملاً مشروع هستند و مشارکت‌پذیری بسیار بالایی را برانگیخته و اشکال سیاست‌ورزی متعارف و معمولی می‌باشد. نه، اصلاً این طور نیست. در غرب نیز ۲۵٪ مردم اصلاً در انتخابات شرکت نمی‌کنند. کمتر از ۵۰٪ شرکت می‌کنند و کمتر از ۲۵٪ به کسی که به‌عنوان رئیس جمهور انتخاب می‌شود، رأی می‌دهند. اتفاقاً اشکال غیر متعارف مشارکت سیاسی و جنبش‌های اجتماعی جدید، در حال حقیقت پیدا کردن می‌باشد.

به هر حال بحران در بین روابط شهروندان و دولت، عام و گسترده است. محدود به خاورمیانه، خاور دور و غرب اروپا نیست. درباره این بحران به درجات مختلف می‌توان بحث کرد. حال اینکه چرا خاورمیانه اینطور می‌باشد، باید در مورد آن بررسی بیشتری صورت گیرد.

دکتر قوام: فرمایشات جنابعالی کاملاً صحیح است، اصولاً بحران با مدرنیته گره خورده است. ولی در این بحران شما بیشتر اصالت را به دولت - ملت می‌دهید. یک دولتی وجود دارد و شما یک فرآیند دولت‌سازی و ملت‌سازی را طی می‌کنید. یک واحد سیاسی دارید، لذا مدرنیزاسیون را در این چارچوب بررسی می‌نمائید. برای اینکه شما بتوانید نو و مدرنیزه بشوید، لازم است که از حالت قبیله‌ای و عشیره‌ای بیرون آمده و در قالب یک دولت - ملت قرار بگیرید.

حتی به قیمت سرکوب گروه‌های فوق هم که شده، باید یک حکومت مرکزی ایجاد شود. مدرنیته به این وضعیت ارزش و اصالت می‌دهد و همواره تجویز می‌کند که باید به سمت ایجاد دولت مرکزی رفت. حتی اگر این کار به قیمت سرکوب نژادها، گروه‌های مذهبی و قومی هم شده، باید انجام شود تا بتواند به اصطلاح از آن بحران موفق بیرون بیاید. لذا سرکوب می‌کند و دولت ملی را تشکیل می‌دهد. بنابراین وقتی که بحث از توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی به میان می‌آید، این پرسش مطرح می‌شود که آیا دولت فرآیند ملت‌سازی و یا دولت‌سازی را طی کرده است یا نه؟ اگر طی نکرده باشد، توسعه نیافته اطلاق می‌شود و اگر این فرایند را طی کرده باشد، جامعه توسعه یافته است. یعنی چون اصالت را به دولت - ملت می‌دهیم، لذا براین اساس با بحران‌های مختلف مثل بحران مشارکت و بحران مشروعیت روبه‌رو هستیم. تمام این تحلیل‌ها در چارچوب مدرنیزاسیون صورت می‌گیرد. در بحث جهانی شدن ما باید به یک طبقه‌بندی از دولت‌ها قائل باشیم: دولت‌های ماقبل مدرن، دولت‌های مدرن و دولت‌های پُست مدرن. ما عملاً در عرصه روابط بین‌الملل با سه نوع گروه‌بندی از دولت‌ها به‌عنوان یک واقعیت مواجه هستیم. بنابراین وقتی که در مورد جهانی شدن صحبت می‌کنیم، ممکن است این مسأله در خاورمیانه و جهان غرب دارای آثار متفاوتی باشد.

باید دید که شما در مورد کدام طبقه‌بندی صحبت می‌کنید. بحث شما در مورد دولت مدرن است، یا دولت پسا مدرن و یا دولت پیشامدرن. نکته‌ای را آقای رضایی به آن اشاره فرمودند، اینکه مردم تا چه اندازه در انتخابات شرکت می‌کنند؟ مثلاً گفته می‌شود که بیشتر از ۲۵٪ شرکت نمی‌کنند. لذا در این جا صحبت از دولت پست مدرن است. وضعیتی که در این جا به دلیل جهانی شدن در حال شکل‌گیری می‌باشد، این است که آن وابستگی‌ها و وفاداری‌های سنتی که به دولت و نهادهای سنتی مانند احزاب سیاسی، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری وجود دارد، تغییر کرده است. ممکن است در جهان سوم دنبال این باشیم که چرا حزب نداریم؟ اما در غرب اعتراضات براین اساس است که چرا تاکنون حزب داشته‌ایم. چون آنان در مراحل مختلف مدرنیزاسیون قرار داشته‌اند. بنابراین جهانی شدن به اشکال گوناگونی تجلی پیدا می‌کند. اکنون اگر شما نظری به کشورهای اروپایی بیاندازید، می‌بینید که درصد عضویت افراد در احزاب سیاسی روز به روز کاهش می‌یابد، تا جایی که در بعضی از مواقع احزاب با بحران مالی مواجه می‌شوند و برخلاف

فلسفه وجودی‌شان برای اینکه احزاب امکان ادامهٔ فعالیت داشته باشند، دولت به آنان کمک می‌کند. این برخلاف نقش مستقل احزاب است و قاعدتاً نباید وابسته به دولت باشند. مردم این جوامع احساس می‌کنند که احزاب سیاسی آن‌چنان تبدیل به دیوان‌سالاری‌های عظیمی شده‌اند که خواسته‌های آنها در لابه‌لای این دیوان‌سالاری گم شده است. سندیکاها نیز به همین وضع دچار شده‌اند. به همین دلیل دلبستگی مردم نسبت به سندیکاها روزبه‌روز در حال کاهش است. گروه‌های کوچک و به اصطلاح گروه‌های تک موردی نیز در حال شکل‌گیری‌اند. امروزه مسأله صلح و مسأله محیط زیست مطرح است و دیگر حزب و سندیکا آن اصالت گذشته را ندارد. این در حالی است که کشورهای جهان سوم خواستار دستیابی به سندیکا هستند و می‌خواهند صاحب حزب شوند. بنابراین نمی‌توان گفت که چون در آن‌جا گرفتار بحران می‌باشند، لذا در جاهای دیگر نیز به همین وضع دچار هستند. دلایلی که برای عدم شرکت در انتخابات در آن نواحی وجود دارد با دلایل کشورهای جهان سوم بسیار متفاوت است. هرچند ممکن است که همه اینها را عدم مشارکت تعریف کنند.

مورد دیگر اینکه در عصر جهانی شدن، در بعضی از کشورهای اروپایی ناظر لغو خدمت سربازی هستیم و دیگر خدمت سربازی اجباری نیست. یعنی مسائل امنیت ملی باید از راه‌های غیرنظامی حل بشود. یعنی از طرق اقتصادی و اجتماعی می‌توان امنیت را حفظ کرد و بخشی از آن را که مربوط به مسائل انتظامی است، به یک نیروی حرفه‌ای محول کرد. مردم و شهروندان را نباید درگیر این مسائل کرد. مسلماً آثار این تحولات را نمی‌توان به سایر نقاط جهان تعمیم داد. بنابراین باید دید که کشورها در چه مقطع از روند مدرنیزاسیون قرار دارند و در نتیجه بحث جهانی شدن را در ارتباط با آنها بیان کنیم. تحولات بعد از جنگ جهانی دوم، ناظر بر ظهور انسان‌هایی کاملاً مادی و بسیار حسابگر می‌باشد؛ اکنون تمام این رفتارها در اروپا در حال تغییر است. آنان می‌گویند که اصلاً ما به خودمان فرصت نمی‌دهیم بررسی کنیم که مقصود از زندگی کردن چیست؟ این طرز تفکر تا حد زیادی در حال گسترش است. اینها تحولاتی است که در آن‌جا اتفاق افتاده است، ولی مسلماً این وضع در مورد فلان کشور آفریقایی که با قحطی و گرسنگی مواجه می‌باشد، صادق نیست. اصلاً آنان مسائل دیگری دارند. همانطور که آقای دکتر سریع‌القلم اشاره کردند، باید دید که کشورها تا چه اندازه آمادگی دارند تا بتوانند در عصر جهانی شدن به آن شیوه‌هایی که

مطرح می‌شود، عمل کنند. یعنی خیلی از این کشورها به دلیل اینکه از نظر استراتژیک و موقعیت، در جاهای حساسی قرار نگرفته‌اند، مردم‌شان از نظر داخلی و اجتماعی در وضعیتی نیستند که بتوانند با بقیه نقاط دنیا ارتباط برقرار نمایند. بنابراین مسأله جهانی شدن، اصلاً مردم این کشورها را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد و یا آنان کمتر در معرض این پدیده قرار می‌گیرند.

دکتر منتظر قائم: من فکر می‌کنم که ارائه تعریف جامعی از جهانی شدن بسیار مهم است. لذا اگر تأمل بیشتری در این بخش داشته باشیم، شاید از مباحث بعدی نتایج دقیق‌تری محقق شود. استنباطی که من دارم، این است که باید تعریف صریح و جامع‌تری را از جهانی شدن ارائه کنیم و در این تعریف باید دقت کنیم تا عوامل جهانی شدن را از نتایج آن جدا کنیم. در مقوله نتایج هم دو دسته نتایج را می‌توان برشمرد:

اول: نتایج قطعی جهانی شدن که اجبار را به دنبال دارد و تمام اجزای جامعه جهانی را به هم متصل می‌کند و یک سری فعالیت‌های جهانی را ایجاد می‌کند. دوم؛ نتایج احتمالی یا سناریو سازی‌های روشنفکرانه و آینده‌نگری‌هایی که هر فرد از منظر رشته و تخصص خود به جهانی شدن می‌نگرد و می‌تواند یک سری احتمالات را پیش‌بینی کند. جهانی شدن، صرفاً درهم تنیدگی اجزای جامعه جهانی است. من جهانی شدن را با این مفهوم تعریف می‌کنم و با آن راحت‌تر هستم و نتایج حاصله را تا اندازه زیادی احتمالی فرض می‌کنم. همین نتایجی که ممکن است تا به امروز، برخی از آنها به منصفه ظهور رسیده باشد و ما شاهد آن باشیم. ولی ممکن است در آینده، در میان مدت یا در درازمدت و حتی در مواردی در یکی دو سال آینده، برخی از مسائل تغییر کند.

اگر یک مقایسه تاریخی انجام دهیم، مفهوم جهانی شدن معنای روشن‌تری پیدا می‌کند. برای مثال بازارهای اقتصادی، فرهنگ‌ها و حاکمیت‌ها در اشکال مختلف خودشان، در طول تاریخ همیشه به شکل جهانی ظهور نداشته‌اند. بلکه به لحاظ جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی همیشه شکل و ماهیت منطقه‌ای و بسیار محدود داشته‌اند. یعنی آدم‌های معدودی درون روابط بسیار محدود و شناخته شده‌ای باهم تعامل داشتند. بنابراین در کره زمین، جوامع انسانی متعددی داشتیم که حاکمیت‌های متعدد، شیوه‌های تولید، شیوه‌های معناسازی و تفاهم گوناگونی داشته‌اند. مباحث اقتصادی همچون تقسیم کار جهانی، محصولات مدرنیسم، ابداعات و اختراعات، عقلانیت جدید، غلبه انسان بر علوم فیزیکی و مکانیکی، سبب می‌شود که ضمن

گسترش ارتباطات، مدل‌های جدید نظری به وجود بیاید و این مدل‌های جدید، بین جوامع و بخش‌های مختلف جامعه بشری، جریان خیلی سریع‌تری پیدا کند. یعنی ما در یک فرایند تاریخی قرار داریم که پیوسته در آن بشریت به سمت نزدیکی و رسیدن به یک واحد متحد حرکت می‌کند. بشریت همواره سیستم‌سازی کرده و یک سیستم جهانی به وجود آمده است. تعریفی که من از جهانی شدن قبول دارم، به همین جا محدود می‌شود. یعنی در هم تنیدگی اجزای جامعه جهانی. اینکه اجزای جامعه جهانی از وجود همدیگر آگاه هستند. به عبارتی نژادها و فرهنگ‌های مختلف، قومیت‌ها، ملیت‌ها و افراد برحسب شیوه تولید و شیوه معیشت‌شان از ماهیت، قوانین و قواعد زندگی، نوع مشروعیت و حاکمیت، نوع باورها و اعتقادات یکدیگر آگاه می‌شوند. به نظرم، اگر از آن تعریف حداقلی بگذریم و وارد بحث نتایج شویم، می‌توان یکی دو نکته را از این بحث نتیجه گرفت.

زمانی که اجزای جامعه جهانی از وجود یکدیگر آگاه شده و وارد مبادلات متعدد با یکدیگر شوند، ضرورت‌هایی پیش می‌آید و بدیهی‌ترین ضرورت، بحث ایجاد یک سری قواعد رفتار جمعی است. یعنی دنیا تبدیل به بازار مکاره‌ای می‌شود که در آن باید محورهای مبادله و زبان مفاهیم با حداقلی از تفاهم مشترک و فهم متقابل به وجود بیایند. مثلاً در گذشته ممکن بود که جامعه‌ای طلا را به عنوان معیار و جامعه‌ای دیگر پوست را برای مبادله قبول داشته باشد. آنان نمی‌توانستند با همدیگر مبادله کنند. زمانی که اجزای جامعه جهانی به یکدیگر نزدیک می‌شوند، باید اعتبارات مشترک، زبان و یا معنای مشترکی بین آنها به وجود بیاید. در گذشته اگر در جایی حاکمیت نوعی حاکمیت استبدادی مطلقه و یا مالکیت مطلق العنان بر هستی و ناموس زندگی رعایا و در جایی دیگر به معنای خدمت‌گذاری به مردم بود، در جامعه جهانی این دو تعریف به همدیگر نزدیک می‌شوند. یعنی نه اینکه عیناً مثل همدیگر بشوند، بلکه باید یک مبنای^۱ مشترک و یک معنای مشترکی از مفهوم حاکمیت به وجود بیاید. استثنای که بنده از صحبت‌های اساتید داشتم، این است که جهانی شدن، هم بحران‌زا است و هم روی قاعده پیش می‌رود. اما در تعریف نمی‌توان مشخص کرد که آیا جهانی شدن ما را براساس قاعده پیش

می‌برد و یا بیشتر رو به سوی بحران دارد. برای اینکه اینها جزء نتایج جهانی شدن هستند، نه جزء تعاریف آن. ما در تعریف جهانی شدن تنها افزایش امکان را داریم. یعنی زمانی که اجزای جامعه جهانی به همدیگر نزدیک می‌شوند، در نتیجه امکان سلطه بیشتر از گذشته فراهم می‌شود و نیز امکان استقلال‌طلبی بیشتری فراهم می‌آید. اگر در گذشته دو گروه نمی‌توانستند غالب و مغلوب یکدیگر باشند، اکنون این امکان فراهم شده است، اما نه به اجبار. بنده معتقدم که در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روابط بین‌الملل و حتی اجتماعی یک سری نتایج احتمالی وجود دارد. به عبارتی به هم نزدیکی بیشتر و در هم تنیدگی اجزای جامعه جهانی. بحران، چه به معنای بحران منفی و چه به معنای بحران مثبت فکری و حرکت‌زایی و یا قاعده‌مندی و افزایش عقلانیت، امکانات و نتایج احتمالی جهانی شدن هستند. ما در بخش‌های مختلف، هم حرکت به سوی منفی و هم حرکت به سوی مثبت را در کنار هم می‌بینیم. به تعبیر بسیاری از علمایی که در این زمینه نظریه‌پردازی کرده‌اند، جهانی شدن الزاماً به معنای وحدت نیست، به معنای سلطه غرب، مسلط شدن یک مدل، یک معیار و یک مبنا در هیچ جایی نیست. هم‌چنین جهانی شدن به معنای تکثری بی‌نهایت هم نیست؛ برای اینکه وحدت مطلق و نسبییت مطلق، هر دو عقلاً محالند. اما به‌طور توأمان با توجه به امکانات و تبعات احتمالی جهانی شدن، ما هم به سوی وحدت و هم به سوی کثرت پیش می‌رویم؛ یعنی هم خاص‌گرایی و محلی‌گرایی و هم جهان‌گرایی و جهانی شدن امکان بروز و ظهور بیشتری یافته‌اند.

من در این‌جا به دو مفهوم معتقد هستم: یکی شرایط ورود به جامعه جهانی است، و یا بهتر بگویم حداقل و کف تمدن بشری. دیگری برآیند نهایی که از جهانی شدن مورد انتظار است یا آن نهایت و به تعبیری نقطه پایانی تمدن بشری. طبیعتاً جهانی شدن در هر جایی یک شرایط ورود را پیش می‌آورد. اقوام و گروه‌هایی که هنوز در دوران اقتصاد معیشتی زندگی می‌کنند، بدون دسترسی به تکنولوژی لازم، قطعاً امکان صادرات و واردات را، که از آن طریق بتوانند وارد جامعه بشری بشوند، ندارند. ورود به بازار جهانی، مستلزم وارد شدن به‌عنوان یک مشتری و داشتن پول مورد قبول جامعه جهانی است. یک سری حداقل‌هایی برای ورود به جامعه جهانی وجود دارد. مثلاً در حوزه سیاست، پذیرفتن حقوق بشر جزو حداقل‌های ورود به جامعه جهانی است. کشوری که حقوق بشر و یا معاهدات جهانی را نپذیرفته باشد، در واقع توسط دیگران

به‌عنوان یک شریک مساوی در جامعه جهانی پذیرفته نخواهد شد. رسیدن به نهایت فرایند جهانی شدن و در هم تنیدگی اجزای جامعه جهانی در نقطه‌ای ثابت که تلاطم کمتری از وضعیت فعلی دارد؛ مستلزم ابزار قدرتی است که تمام بازیگران این بازار مکاره، به کار خواهند گرفت که البته منوط به مذاکره و موکول به تجزیه شدن است. در این جا آن بازیگرانی که ابزار قدرت بیشتری در اختیار دارند، در پای میز مذاکره، امکان بیشتری برای استاندارد کردن معیارهای خودشان خواهند داشت. اما اکنون نتیجه نهایی روشن نیست، چراکه هنوز قدرت در هیچ عرصه‌ای به‌طور مطلق تقسیم یا متمرکز نشده است. اگر دوستان بحث را جمع‌بندی کنند، ما وارد بحث‌های دیگری به نام نسبت جهانی شدن و انقلاب ارتباطات و تأثیرات جهانی شدن در ایران خواهیم شد.

دکتر قوام: وقتی من بحران را مطرح می‌کنم، منظورم این است که ما تا قبل از ورود به جهانی شدن باورهایی داشته‌ایم که این باورها اکنون به هم ریخته است. حال شما می‌توانید اسم آن را بحران یا فروپاشی باورها بگذارید. آن‌چه که بر آن تأکید دارم، فروپاشی باورها است. یعنی ما از دولت ملی کارکردهایی را انتظار داشتیم، رابطه شهروند و دولت را به یک شکل خاص تعریف می‌کردیم، استفاده از نیروی نظامی به شکل اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی دارای کارکردی مشخص بود. رابطه کار و کارگر تعریف و ویژگی مشخصی داشت. بنابراین وقتی که بحث بحران را مطرح می‌کنم، مربوط به فروپاشی باورها است.

دکتر سریع‌القلم: فکر می‌کنم به کمک یک مثال می‌توان اهمیت جهانی شدن را نشان داد. در سطح جهان کنوانسیون‌های هوانوردی وجود دارد. فرض کنید که هواپیمایی در حال پرواز از فرانکفورت به تهران است، خلبان آن نمی‌تواند هر کاری که دلش می‌خواهد، انجام دهد، بی‌جهت یک دوری هم در مسکو بزند واز آن جا در تهران فرود بیاید، یا اینکه هواپیمایی که از تهران به بندرعباس در حال حرکت است، قبل از اینکه خلبان راه بیفتد، چارچوبی را در کابین هواپیما برای وی تعریف می‌کنند و مشخص می‌کنند در طول مسیر و در دالان هوایی با چه سرعتی (که در مقاطع مختلف این سرعت فرق می‌کند) می‌تواند حرکت کند. یعنی براساس قواعدی این هواپیما هدایت می‌شود تا به مقصد برسد. فکر می‌کنم شوکت و زیبایی جهانی شدن این است که در حوزه سیاست و اقتصاد مشابه همین کار را انجام می‌دهد. طبق فرمایشات

شما، ملت‌ها به یکدیگر وابسته هستند و برای اینکه بتوانند در این دو حوزه از آزادی‌های مدنی خوب بهره‌برداری کنند، باید طبق قاعده حرکت کنند. نکته‌ای که من به آن اعتقاد دارم، این است که سرمنشأ این قاعده‌سازی غرب می‌باشد. حال ممکن است، ما به‌عنوان یک ایرانی از این قواعد خوش‌مان بیاید یا برعکس از آن بدمان بیاید. به هر حال سرمنشأ این قاعده‌سازی، اروپا و مهمتر از آن آمریکا شمالی می‌باشد. به خاطر اینکه آنها قاعده‌مندتر می‌باشند. صاحب تکنولوژی و خلاقیت‌های فردی و ارزشی هستند. به خاطر دارم که در مجله تایم^۱، یک مالزیایی در اشاره به شماره قبل این مجله و در بخش نامه به سردبیر، نوشته بود که هیچ سیستمی نمی‌تواند "بیل گیتس"^۲ (رئیس شرکت مایکروسافت) را تولید کند، فقط سیستم‌هایی مانند آمریکا، انگلیس، آلمان و ژاپن می‌توانند بیل گیتس‌ها را تولید کنند. به خاطر اینکه سیستم‌ها باید اجازه بدهند که فرد از توانایی خودش استفاده کند و رشد نماید. احتمالاً اگر کسی با آن ظرفیت فکری در جامعه ما به ظهور برسد، یا ممکن است با الفاظ سیاسی کنار گذاشته شود، یا گرفتار مسائل مالیاتی X و Y در جامعه شود و به انواع و اقسام روش‌ها، توانایی‌های آن فرد از حرکت باز می‌ماند.

علی‌رغم تمام شعارهای شایسته‌سالاری که در کشور ما داده می‌شود، ارادت و بیعت روزانه به مراتب گویاتر از توانایی‌ها و خلاقیت‌های فردی می‌باشد. در صورتی که این مسأله در دو قرن گذشته در لندن، پاریس، نیویورک و توکیو حل شده است. توجه به استعداد و شایستگی‌ها در این کشورها در خدمت رشد سیستم قرار گرفته است. کشورهایی که زودتر به این مسأله رسیدند، در نتیجه زودتر وارد فرایند جهانی شده‌اند. اینکه کشوری مانند مالزی تا ۳۸ سال پیش مستعمره باشد و بعد بتواند این قاعده جهانی را بفهمد که شرط پیشرفت، توانمندی و شایستگی افراد و انسان‌ها است، این نشان می‌دهد که بی‌دلیل نیست که مالزی اکنون در این وضعیت قرار گرفته است. من می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که حتی اگر جهانی شدن وارد عرصه فرهنگ هم بشود، فکر می‌کنم که به اندازه کافی عقل در سطح جهانی وجود دارد، تا جهانی شدن وارد حوزه‌های دینی نشود. بحث را تجزیه می‌کنم، آنچه که در حاشیه جنوبی خلیج فارس می‌بینیم، خیلی جذاب است. اکنون شما وقتی در کشوری مانند امارات، سوار ماشین می‌شوید، می‌بینید که

بلافاصله همه کمر بندهایشان را می‌بندند. این تأثیرات حتی در نوع رانندگی و نوع ارتباطات اجتماعی رسوخ پیدا کرده است. کشورهای امارات، قطر، کویت و حتی عربستان در مسیر عینی شدن حرکت می‌کنند. یعنی افراد به قواعد، عکس‌العمل نشان می‌دهند. شما وقتی از یک نفر در هتلی سؤال می‌کنید، می‌بینید او در حال فکر کردن به این است که چه اندازه می‌تواند اطلاعات به شما منتقل کند. اگر سابقه آن فرد را بررسی کنید، می‌بینید ممکن است همان فرد در بیست سال گذشته، در قبیله‌ای میان بیابان‌های جنوبی امارات متحده عربی زندگی می‌کرده و در آن‌جا بزرگ شده است. فکر می‌کنم آن‌چه که در عرصه فرهنگ و هنجارهای اجتماعی باید اتفاق می‌افتاد، در حال وقوع و عوض شدن است. فرهنگ کار عوض شده، روابط زن و مرد نیز قاعده‌مند شده است. آن‌چه که ما حتی در کشورهای اسلامی می‌بینیم، این است که جهانی شدن مستقیماً خیلی با دین کاری ندارد. اگرچه ممکن است فرایند عقلایی شدن زندگی اجتماعی، تلقیات افراد را از دین عقلایی‌تر کند.

اتفاقاً حدس من این است که بر خلاف آن‌چه که در کشور ما مطرح و مرسوم است، سکولاریزم به معنای تفکیک دین از سیاست نیست. سکولاریزم به معنای تفکیک دین از حوزه‌های تصمیم‌گیری حکومتی است. مثلاً در آمریکا دین به شدت در سیاست نقش دارد. بنده تحقیقاً خدمت شما عرض می‌کنم که در کنگره آمریکا هیچ لایحه فرهنگی و اجتماعی تصویب نمی‌شود، مگر اینکه نظر واتیکان را بپرسند. در اروپا نیز، واتیکان به مراتب پیچیده‌تر از آمریکا در صحنه قانونگذاری فرهنگی حضور دارد. یعنی فرهنگ جهانی شدن به دنبال دین‌زدایی نیست. شاید اگر بخواهند خیلی پیچیده‌تر رفتار کنند، نتیجه، قانون‌مند کردن رفتار دینی و عقلایی کردن باورهای دینی می‌باشد. اما خیلی روشن است که در حوزه اقتصادی به دنبال تعمیم قواعد اقتصاد باز در سطح جهانی و در حوزه سیاست نیز تعمیم دمکراسی، لیبرال در تمام سطح جهان هستند. من اشاره‌ای به آن تفکیک جالبی که انجام داده‌اید می‌کنم، جهانی شدن هم زمینه سلطه را بیشتر کرده و هم فرصت‌ها و امکانات را.

نکته‌ای را که به عنوان متغیر میانی می‌توانم به آن اضافه کنم، این است که روشن شود کشورها در کجای این جهانی شدن قرار گرفته‌اند و وضعیت داخلی آنها چگونه است تا بتوانند از آن استفاده نمایند؟ به عنوان مقدمه بحث بعدی لازم است به این نکته اشاره کنم که بعد از انقلاب،

ایران وضعیت دولت - ملت بودنش را تا حدودی از دست داده است. به عبارتی اکنون، به نظر من ایران یک دولت - ملت نیست. یعنی الان ما در ایران چیزی به عنوان حکومت ملی، به معنای کلان کلمه نداریم.

کشور ایران به لحاظ سیاسی، مجمع الجزایر قبایل و عشایر سیاسی است که یک سری ارتباطات سیاسی، فرهنگی و مالی با یکدیگر دارند. این مسأله باعث شده که کشور در داخل فوق العاده به خودش مشغول شود. زیرا اول باید مسائل عشایر حل بشود تا اینکه یک هدف مشترک ملی برای کسب امتیاز از فرایند جهانی شدن به دست بیاورد. برای اینکه کشوری بتواند در سطح جهان چانه زنی کند، باید سامان داخلی داشته باشد. حتی به لحاظ فردی هم این طور است. شما می توانید امکانات داشته باشید، اما استراتژی نداشته باشید. مثل کسی که استعداد دارد، اما عقل ندارد. کسی که استعداد و هوش دارد، ولی در زندگی تدبیر ندارد. خیلی از کشورهای جهان سوم امکانات فراوان دارند، اما تدبیر و استراتژی ملی ندارند. عربستان را در نظر بگیرید که ۲۰ سال پیش بررسی کرد که ممکن است در نسل های بعدی منابع نفتی نداشته باشد. بنابراین در صنعت کشتیرانی دنیا سرمایه گذاری کرد تا یک محل درآمدی برای خود ایجاد کند. این حاکی از یک درایت ملی می باشد. این کشور در بیست سال گذشته نزدیک به ۹۸۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشت. یعنی علی رغم منابع عظیم نفت و گاز و در آمد زیاد، نگاهی به ۵۰ یا ۱۰۰ سال آینده داشته و با برنامه ریزی برای آینده، در صنعت کشتیرانی دنیا سرمایه گذاری کرده است. این بستگی به درایت ملی و توانایی های فکری و سازماندهی نخبگان سیاسی کشور دارد.

دکتر منتظر قائم: ورود به بحث ایران، مستلزم بررسی و شناخت یک سری

شاخصه های عمده در انقلاب ارتباطات است. آقای رضایی، جناب عالی بفرمایید که با توجه به بحث هایی که شد، انقلاب ارتباطات را چگونه می بینید؟

آقای رضایی: لازم است که قبل از پرداختن به بحث انقلاب ارتباطات، یکی دو نکته ای را

در مورد جهانی شدن بیان کنم. اولاً درباره مفهوم قاعده مندی و عقلانی شدن، باید توضیح داد که منظور از عقلانی شدن چیست؟ فرض کنیم که همه ما در مورد عقل به یک صورت فکر می کنیم؛ یعنی عقل مدرن، فرضش بر این است که ما می توانیم در طبیعت و جامعه، در جهت اندیشه های ایدئولوژی پیشرفت، دستکاری عقلانی نماییم. یعنی به رفاه بیشتر دستیابی داشته و بر واقعیت

تسلط پیدا کنیم. بحرانی که نام بردم، اصلاً بحران دولت - ملت و این بحث‌های کلاسیک جامعه شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل نبود؛ بلکه بحران، بحران عقل مدرن است و اتفاقاً این چیزی است که مدرنیته را سرپا نگهداشته است. سؤال این است که چرا آمریکا به موافقتنامه کیوتو نمی‌پیوندد. در آنجا بحث این است که بیایم و انتشار گازهای گلخانه‌ای را در یک حدی محدود کنیم. آمریکا از این کار امتناع می‌کند؛ چون معتقد است صنعت در کشورش دچار آسیب شده و تولید هم کم می‌شود. بحث این است که کاری که در آنجا انجام می‌شود، در راستای عقل مدرن است. قرار است صنعت رشد کرده و تولید بیشتر شود و اتفاقی برای جهان نیفتد. درحالی‌که این اتفاق در حال شکل‌گیری است. اینکه چقدر از بحث لایه اوزون جدی و چقدر سیاسی می‌باشد، اینها مهم نیست. آن‌چه که مهم می‌باشد، این است که یک اتفاق در حال وقوع است و شوخی بردار هم نیست. ما هم می‌بینیم که الگوهای آب و هوایی در حال تغییر است و خشکسالی هم زیاد می‌شود. اینها مسائلی است که دارد برای کشور ما اتفاق می‌افتد. بحران این است. حال قاعده‌مند شدن و عقلانی شدن، در این‌جا یعنی چه؟ کدام عقل؟ اینکه بقیه جهان بپذیرند که باید بدین صورت عقلانی شوند.

اینکه می‌گوییم یک مفهوم یکپارچه، که همه بر سر آن توافق داشته باشند وجود ندارد، همین است. پس بحث این است که جهانی شدن چه نسبتی با عقل مدرن دارد. از این جهت، ایدئولوژی، مفاهیم و گفتارهای مسلط در نظام سیاسی و اقتصادی غرب را به تمام جهان می‌فرستد. وقتی می‌خواهیم بگوییم که جای ایران کجاست؟ باید نسبت آن را با آن گفتمان مسلط تعیین کنیم تا بفهمیم که جای ما کجاست. در غرب بحث جنبش‌های جهانی مخالف جهانی شدن هست.

آنها اتفاقاً جهانی هستند، چون شبکه‌هایشان، گفتارشان و عملشان جهانی است. بحث آنها این است که اولویت‌ها چیست؟ در گفتار مسلط جهانی شدن، اولویت بر انباشت سرمایه خصوصی، سود، مالکیت خصوصی و گسترش نامحدود بازار می‌باشد. آن جنبش‌های اجتماعی، مخالف اولویت شکل‌گیری سرمایه اجتماعی و رفاه عمومی هستند. اینها دو مسأله می‌باشند. این دو تا دستور کار جهانی می‌باشد. هر دوی اینها جهانی شدن می‌باشند. ما باید ببینیم که در مورد چه چیزی حرف می‌زنیم تا بگوییم نسبت ما به عنوان یک کشور، با این فرایند چیست؟ این بسیار خوب است که مردم امارات کمربند می‌بندند و یا نظام سیاسی عربستان در

صنعت کشتی سازی سرمایه گذاری می کند. درست است که ما آنقدر مشکلات داریم که باید در این سطح حرف بزنیم، اما یک چیز دیگری نیز وجود دارد. فرض کنید که مشکلات ما در این سطح مبتذل نیست. آن وقت چه؟ ما هنوز به عنوان دولت - ملت در حال حرف زدن هستیم. ما هنوز واحد بنیادین این دولت - ملت ها هستیم. علی رغم تمام تغییراتی که شده، فرض کنید که تمام آدم هایی که در رأس دولت هستند، آدم های صالحی بشوند خوب، حال با آن دو منطق بنیادین چه کار باید کرد. جای ما کجاست؟

دکتر قوام: همانطور که آقای رضایی اشاره کردند، ما واقعاً با یک بحث پست مدرن می توانیم مسأله جهانی شدن را توضیح بدهیم. یعنی ما عملاً با یک نوع مرکزیت زدایی مواجهیم. شما دیگر عقل کل ندارید تا برای همه تصمیم گیری کند. عملاً به گروه های قومی اصالت داده می شود. با ورود بازیگران غیرحکومتی، مرز دیگر به صورت گذشته تعریف نمی شود. البته من آن را در قالب یک ایدئولوژی به سادگی نمی پذیرم. چون ایدئولوژی ماهیتاً تقلیل گراست و این در تضاد با آن مسائلی است که مطرح می کنید. به راحتی نمی توان گفت که همه چیز به سوی همگنی پیش می رود. زیرا اصولاً در جهانی شدن، یکنواخت سازی وجود ندارد.

آقای رضایی: آقای دکتر قوام، ایدئولوژی را از این جهت گفتم که واقعیت دارد و صادر می شود. ما انواع ایدئولوژی داریم و این ایدئولوژی به معنای مانهایمی آن است.

دکتر قوام: ایدئولوژی غایت گرا و تقلیل گرا است. اگر ما این را به عنوان ایدئولوژی در نظر بگیریم، مقداری مشکل ایجاد می کند. اینکه شما بتوانید دشمن را برای خود تعریف کنید و یک غیر خودی را برای خودتان بسازید، یا اینکه شما دمکراسی کثرت گرا را جایگزین دمکراسی جماعی کنید، تمام اینها می تواند در چارچوب پست مدرنیسم قرار گیرد. مورد سؤال قرار گرفتن وفاداری های سنتی به دولت، احزاب و نهادهای صنفی و به طور کلی مشارکت سیاسی در عصر جهانی شدن، عمدتاً می توانند براساس رویکرد پسامدرن تجزیه و تحلیل شوند. ما براساس مدرنیته نمی توانیم این وضع را تحلیل کنیم، چون جواب نمی دهد. زیرا در آن صورت اصالت را به دولت - ملت می دهیم. نباید تصور کرد که پدیده جهانی شدن یک جریان گذراست. زیرا برای اولین بار پس از ۳۵۰ سال ارزش های عصر روشنگری فرو می ریزد.

این واقعاً یک مرحله جدید از تاریخ بشری است. من اصلاً این وضع را یک جریان گذرا

نمی‌بینم. درحالی‌که نظام جدید پس از جنگ دوم هم‌چنان براساس ارزش‌های عصر روشنگری به‌وجود آمد، ولی جهانی شدن با مختصات کنونی آن در مجموع با تاریخ ۳۵۰ ساله گذشته روابط بین‌الملل متفاوت می‌باشد. من این را یک فرآیند می‌بینم. این یک پروژه نیست، بلکه یک پروسه و فرآیند است. تحت این شرایط خود آمریکا و کشورهای غربی گرفتار مسأله جهانی شدن نیز خواهند بود و این مسأله تنها مربوط به کشورهای ناراضی و جهان سوم نیست. برای مثال بانک مرکزی در بسیاری از کشورهای غربی، گروگان‌هایی در دست شرکت‌های چند ملیتی هستند. بنابراین نباید تصور شود که همه چیز در دست آنهاست و آنان می‌توانند همه چیز را کنترل کنند. برای نمونه دولت‌های مزبور دارای زرادخانه‌های اتمی هستند، ولی نمی‌دانند که با این زرادخانه‌ها چه کار کنند؟

دقیقاً این وضعیتی است که در عصر جهانی شدن، اتفاق افتاده است. آقای جرج بوش سپر موشکی را ایجاد می‌کند تا به اصطلاح به نیروی نظامی و زرادخانه اتمی خود معنا بدهد. یعنی آنها در این عصر جهانی شدن، باید بحرانی را مدیریت کنند که دشمن در آن وجود ندارد.

دکتر منتظر قائم: آقای دکتر قوام آیا درست است که فهمیدن جهانی شدن از فهمیدن

نتایج مدرنیسم شروع شده و به پست مدرنیسم ختم می‌شود؟

دکتر قوام: اصولاً ما با جوامع و مقاطع مختلف توسعه مواجه هستیم: جوامع پیشامدرن، جوامع مدرن و جوامع پست مدرن. طبیعتاً واکنش‌ها و عکس‌العمل‌ها به این روند متفاوت خواهد بود. هر یک از جوامع مزبور به اشکال گوناگون از این جریان‌ها متأثر می‌شوند.

دکتر منتظر قائم: زمانی که جوامع پیش مدرن، مدرن و پست مدرن همراه هم وارد مرحله جهانی شدن می‌شوند، آن وقت قواعد مدرن، دیگر مدرن نیست.

دکتر قوام: موضوع این است که تمام این جوامع هم‌زمان وارد مرحله جهانی شدن نمی‌شوند.

دکتر منتظر قائم: اگر هم وارد شوند، قواعد مدرن، دیگر بر آنها حاکم نیست و بخشی از

قواعد پست مدرن بر آنها حاکم می‌شود. سؤال بعدی من از آقای رضایی است، جنابعالی انقلاب ارتباطات را با توجه به اثراتی که بر ایران دارد و تبعاتی که در میان مدت بر سیاست‌های

فرهنگی ایران بر جای می‌گذارد، چگونه می‌بینید؟

آقای رضایی: به نظر من انقلاب ارتباطات فاصله زمان و مکان را کم کرده است. هم‌چنین

کثرت نظام‌های معنایی یا منابع هویت‌بخش و نیز کثرت الگوهای مصرفی را ایجاد کرده است. اتفاقی که رخ داده این است که سرعت تغییرات اجتماعی زیاد شده است. یعنی دگرگونی اجتماعی تشدید، تسهیل و تسریع می‌شود. بنابراین، ما در یک زمان می‌توانیم در کشوری مانند ایران زندگی کنیم و در کنار آن به سبک‌های زندگی، الگوهای مصرف، نوع لباس پوشیدن، غذا خوردن و نمادهای بسیار متفاوتی دسترسی داشته باشیم؛ آن هم با آن فرایند معنابخشی که در هویت‌سازی وجود دارد. در واقع انقلاب ارتباطات، مفهوم هویت‌سازی (اینکه هویت ساخته می‌شود، نه آن‌چه که داده می‌شود) را با همه ابعادش برجسته کرده است. البته هویت چیزی نیست که یک لایه داشته باشد و یا همان الگوهای مصرف فرهنگی و آن چیزهایی باشد که از طریق ماهواره دیده می‌شوند. نه هویت این نیست. هویت در واقع لایه‌های مختلفی دارد و در زیر این سطوح رویی، همیشه آن الگوهای مستحکم‌تر هویت به شکل تاریخی وجود دارد. به نظر من تأثیر انقلاب ارتباطات، در این است که از یک طرف سرعت تحول اجتماعی را زیاد کرده و از طرف دیگر تغییر اجتماعی را آسان‌تر کرده است. این تغییر اجتماعی در حوزه‌های اقتصاد، سیاست و فرهنگ صورت می‌گیرد. هم‌چنین کثرت نظام‌های معنایی را ممکن کرده است. لذا از این طریق بر هویت‌سازی تأثیر بسیار دارد.

دکتر منتظر قائم: اجازه می‌خواهم تا چند نکته را به نتایجی که آقای رضایی درخصوص انقلاب ارتباطات، اشاره نمودند؛ اضافه کنم. برخلاف ادعای بعضی افراد که تنها تکنولوژی‌های ارتباطی جدید را محور و عامل مسلط در جهانی شدن می‌دانند، باید گفت که تنها یکی از عوامل جهانی شدن، انقلاب ارتباطات بوده است؛ یعنی به وجود آمدن تکنولوژی‌های ارتباطی جدید، مثل ویدئو، ماهواره و اینترنت و اشباع شدن رسانه‌های جمعی کلاسیک مثل رادیو و تلویزیون؛ به‌ویژه تکنولوژی ارتباطی جدید که در واقع ارتباطات فردی تا ارتباطات کلان، ملی و بین‌المللی را با یک ویژگی نو و بدیع، مواجه کرده است. من به چند عامل از این موارد اشاره می‌کنم و تبعات احتمالی جهانی شدن را با آن مسائلی که ممکن است از منظر عوامل ارتباطی، ایران را تحت تأثیر قرار بدهد، برمی‌شمارم و از اساتید می‌خواهم که مؤیدها و یا دلایل علیه این پیش‌بینی‌ها را از منظر مسائل سیاسی، قومی و نژادی بیان کنند.

یک معیار بسیار مهم که به‌عنوان عامل مهم انقلاب ارتباطات مطرح شده، بحث بین‌المللی

شدن تولید و توزیع محتوای رسانه‌های جمعی است. یعنی اگر در گذشته تولید و توزیع محتوای رادیو، تلویزیون و مطبوعات در داخل مرزهای ملی و فرهنگی صورت می‌گرفت، اکنون دیگر مرزهای ملی و فرهنگی عامل و مانع بسیار مهمی در تولید و توزیع محتوای رسانه‌های جمعی نیستند. این بدین معناست که مصرف رسانه‌ای هم، بین‌المللی شده است. تکثر در مصرف محتوای رسانه‌ها، یعنی هر فرد و هر شهروندی درون هر نظام فرهنگی و سیاسی که قرار داشته باشد، می‌تواند به محتوا و پیام‌های ایدئولوژیکی که در نظام‌های فرهنگی و سیاسی دیگر تولید شده، دسترسی پیدا می‌کند. بنابراین مصرفش دیگر محدود به تجویز حاکمان و افراد مسلط بر مکانیزم‌ها و سیستم‌های تولید و توزیع رسانه‌ای نیست.

از سوی دیگر، بیل گیتس که آقای دکتر سریع‌القلم به آن اشاره کردند، خودش درون یک محور قرار می‌گیرد که ما به آن، رواج قدرت‌های بزرگ رسانه‌ای و یا غول‌های رسانه‌ای می‌گوییم که هم به‌عنوان سیاست‌گزاران و تصمیم‌گیران فرهنگ جهان مطرح می‌شوند و هم به‌عنوان علایق و سلیقه‌های فردی، تمایلات اقتصادی و نوع و میزان تولیدات محتوایی که صورت می‌گیرد. از طرف دیگر این غول‌های رسانه‌ای بر مصرف رسانه‌ای و فرهنگی مردم تأثیر می‌گذارند و تمام آنها تبدیل به شخصیت‌های بین‌المللی می‌شوند. به دنبال این عرصه، تولیدات فرهنگی، صنایع فرهنگی و تولیدات رسانه‌ای در یک بازار چند هزار میلیارد دلاری (در دو بخش سخت‌افزاری و نرم‌افزاری) ارسال می‌شود.

این خود باعث تقویت اقتصاد رسانه‌ای و در نتیجه اقتصاد کشورهای غربی که تولیدکننده اصلی سخت‌افزارها و نرم‌افزارها هستند، می‌شود. مصرف محتواهای تولید شده نیز باورها و تمایلات غربی را تقویت می‌کند. یعنی هم منجر به تحکیم پایه‌های نظام اقتصادی و سرمایه‌داری جهانی می‌شود و هم منجر به تحکیم پایه‌های نظام مقبولیت و مشروعیت ارزش‌های فرهنگی. حال در درون نظام رسانه‌ای، تغییرات زیادی به وجود می‌آید که یکی از آنها (که به اعتقاد من بسیار مهم است و در بیشتر کشورها اتفاق افتاده) فروپاشی نظام رادیو و تلویزیون ملی می‌باشد. در اغلب کشورها نظام رادیو و تلویزیون ملی، شکل کلاسیک خودش را از دست داده و تبدیل به بخش عمومی و خصوصی گردیده است. یعنی از سلطه حاکمیت خارج و به بخش عمومی و خصوصی واگذار شده است. ملاحظات اولیه مالکین بزرگ و سهامداران،

درآمد و سود است، نه ملاحظات سیاسی و فرهنگی. این تغییر هم در نهایت دوباره در تولید رسانه‌ای و مصرف رسانه‌ای مردم تأثیر زیادی می‌گذارد. یک گروه هویتی و یا یک گروه سلیقه‌ای که براساس یک سبک زندگی و یک علاقه خاص، یک گروه محدود را به وجود می‌آورند، طبعاً تولید و مصرف رسانه‌ای خاص خودشان را دارند. من این را مدل پخش ملی می‌گویم. همان‌گونه که سیستم هویت و سلسله مراتب حاکمیت را یک مرکز، تصمیم‌گیری می‌کرد، در مدل رسانه‌ای هم یک مرکز وجود دارد که تولید و مصرف پیام‌ها را تصمیم‌گیری می‌کند.

ما در دوران جهانی شدن، به سوی تکثر پیام‌ها و تکثر معنایی حرکت می‌کنیم که باعث می‌شود تا به مبنای مشروعیت و حاکمیت از منظرهای مختلف نگاه شود، نه از دریچه یک ایدئولوژی و تعبیر خاص. مصرف رسانه‌ای به‌عنوان عامل مسلط در تغییر نگرش‌ها و ارزش‌ها، موقعی که خودش با نظام رسانه‌ای متکثر روبه‌رو شود، در نتیجه محتواها هم متکثر خواهند شد. از سوی دیگر، ایدئولوژی، گرایش‌ها و باورهای مردم نیز بیشتر می‌شود. یکی دیگر از تغییرات، به تعبیری، قدرت پیدا کردن مخاطب در مقابل رسانه‌ها است. در گذشته و قبل از عرصه جهانی شدن و انقلاب ارتباطات، حکومت‌ها از طریق سازمان رسانه‌ای و با کنترل این سازمان‌ها می‌توانستند پدیده‌ها و روابط بین مردم و حتی حرکت‌های سیاسی را به شیوه نامحسوس کنترل کنند و در واقع نوعی مصونیت‌سازی در کل جامعه، در مقابل برخی پیام‌هایی که از منظر سیاسی ناخوشایند و نامطلوب نگریسته می‌شد، به وجود بیاورند. اما اکنون که محتواها متکثر می‌شوند، اختیار در دست مخاطب قرار می‌گیرد. این دیگر مخاطب است که تصمیم می‌گیرد که چه محتوایی را مصرف بکند، نه مدیر رسانه‌های جمعی؛ چون پیام‌ها توسط منابع مختلف و در نظام‌های مختلف تولید شده‌اند. مخاطب اختیار دارد تا خارج از سلسله مراتب کنترل و حاکمیت، هر نوع محتوا و پیامی را که می‌خواهد، انتخاب کند. این آزادی مخاطب باعث می‌شود تا حداقل نوع روابط عمومی حکومت با مردم عوض شود. در یک نظام کلاسیک، حکومت می‌توانست درون درهای بسته هر نوع تصمیم‌گیری را که می‌خواست، انجام بدهد؛ حال به شیوه دمکراتیک یا غیردمکراتیک. این تصمیمات با یک مکانیسم از بالا به پایین در قالب بخش‌نامه، دستور و قانون برای مردم ارائه می‌شد. اما زمانی که مخاطبان بتوانند منابع خبری متعدد داشته باشند، قطعاً حکومت تنها تصمیم‌گیرنده در مورد میزان آگاهی‌های مردم

نیست. مردم نیز می‌توانند اطلاعات محرمانه و پشت درهای بسته را هم به طور خیلی وسیع به دست بیاورند. بنابراین حکومت توان محبوس کردن اطلاعات را نخواهد داشت. امروزه اطلاعات در بخشی خارج از حیطه حکومت قرار می‌گیرد. حکومت در این جا فقط می‌تواند به هدایت و نظارت پردازد، نه اینکه حاکمیت مطلقه بر تولید و توزیع اطلاعات و اخبار در جامعه داشته باشد. یکی از قواعد و راه حل‌ها برای ایران و سایر کشورها نگرستن به جهانی شدن یا دید مدرنیستی نیست، بلکه ترکیب کردن مفهوم تئوری جهانی شدن با یک نوع رویکرد پست مدرنیستی تکرگرا می‌باشد. این به‌ویژه در مسائل فرهنگی و سیاسی اهمیت بسیار زیادی پیدا می‌کند. در دنیای متکثر که از دید ارتباطی با منابع خبری و محتواهای متعدد چه به لحاظ تصویری و چه به لحاظ اطلاع رسانی - سروکار دارد، قطعاً یک شکل مسلط از شهروندان را نمی‌توان به تمام اقشار مردم تحمیل کرد. اقشاری که برحسب نژاد، زبان و برحسب سن و جنسیت متکثر و متفاوت هستند و هر کدامشان براساس شاخص‌های پایه‌ای، تولید و مصرف رسانه‌ای خود را، چه به صورت زیرزمینی در درون جامعه و چه به صورت مصرف رسانه‌ای از محتواهای تولید شده در ورای مرزهای حاکمیت سیاسی انتخاب و تأمین کنند. به‌عنوان مثال: با توجه به موازیک قومی و زبانی ایران، سیاستی که در زمان رضاشاه مبنی بر عدم توجه به اقوام غیرفارسی زبان وجود داشت و یکسان‌سازی ملی جزء آموزه‌های مدرنیسم تعلیم داده می‌شد، امکان تداوم نمی‌یافت. زمانی که ما با تکثر رسانه‌ای روبه‌رو باشیم، قطعاً مصرف رسانه‌ای افراد نیز برحسب زبان مادریشان تغییر می‌کند. و اقوام مختلف می‌توانند تولیدات کشورهای هم‌زبان را به راحتی به دست بیاورند. اگر قرار باشد، زبان با هر تعریف سیاسی - اجتماعی که از آن داریم در مناسبات اجتماعی با نقشی بیشتر از دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ه. ش در ایران، در آینده مطرح شود، قطعاً دیگر آن مدل یکسان‌سازی پیش نخواهد رفت. اگر ما از اکنون خود را برای تقاضاهای سیاسی گروه‌های قومی و زبانی مختلف آماده نکنیم، قطعاً با نوعی تقاضاهای سیاسی سرکوب شده یا به عبارتی با یک نوع بحران سیاسی، ناشی از این تقاضاها روبه‌رو خواهیم بود و نیز گروه‌های فرهنگی خاصی که هر کدام علایق ویژه‌ای دارند، با تقویت شدن هویت گروهی، قشری و قومی خودشان، تقاضاها را خیلی حساس‌تر و با شیوه‌های خیلی گویاتر (چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی) مطرح خواهند کرد.

از هر منظری که نگاه می‌شود، اینها باعث سرخوردگی‌ها و نارضایتی‌های سیاسی خواهد شد و خود را در قالب نهضت‌های اجتماعی و فرهنگی یا حداقل در درون نهضت‌های سیاسی نوین، نشان خواهد داد. چیزهایی که شاید در گذشته ما با درجات بسیار کمتری با آنها سروکار داشته‌ایم، در آینده این تقاضاها با شدت و حدت بیشتری بروز خواهد کرد.

آقای دکتر سریع‌القلم شما از منظر سیاسی این تبعات را چگونه می‌بینید؟ فکر می‌کنید که در آینده، احزاب و یا تقاضاهای سیاسی، آن اشکال مدرنیستی و پست مدرنیستی و مشارکت سیاسی ما را به چه سمتی خواهد کشاند؟ مهمترین چالش‌های نظام سیاسی در آینده ایران چه خواهد بود؟

دکتر سریع‌القلم: من با فرمایشات آقای دکتر قوام در این زمینه که بهترین رهیافت برای فهم جهانی شدن پست مدرنیسم می‌باشد، موافقم و اعتقاد دارم که این یک تعبیر دقیق است. اما در مرحله بعدی بحث این نکته خیلی مهم است که ما شرایط خود را دقیق بررسی کنیم و ببینیم که در کجای تاریخ هستیم، آن هم خارج از چارچوب جهانی. بحث پست مدرنیسم برای فرانسه، آلمان، انگلیس، ژاپن و آمریکا بسیار مفید است. آنها به‌طور طبیعی وارد مسائل و مراحل جدید شده‌اند. ما باید بررسی کنیم که در چه کشوری یا چه جامعه‌ای و با چه فرهنگی زندگی می‌کنیم. ببینیم مراحل بعدی تحقق مدرنیته و عقلانیت، آزادی‌های مدنی، توسعه اقتصادی و سیاسی، پاسخگویی حکومت و تمام طیف متغیرهایی که یک جامعه متمدن و معقول را می‌سازد، چه چیزهایی است؟ اگر صفویه را در نظر بگیریم، صفویه یک سیستم اجتماعی و یک نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشت که حدود ۳ قرن دوام پیدا کرد. هم چنین با منطق خودش، همگونی داخلی داشت. ما ایرانیان بعد از صفویه نتوانسته‌ایم یک نظام اجتماعی منسجم و معنی‌دار بسازیم. فراز و نشیب‌های سیاسی ایران بعد از صفویه خیلی روشن می‌باشد و یک انقطاع تاریخی را معرفی می‌کند. اکنون شما مسائل ایران را نگاه کنید. اگر اجازه دهید، من اصطلاح لاتینش را استفاده می‌کنم، چون مطمئن نیستم اگر آن را فارسی بیان کنم، دقیقاً آن مفهوم و معنا را خواهد داشت. در ایران فعلی شما نگاه کنید، یک عبارتی داریم که می‌گوییم "Agents of Construction"، یک عبارتی هم داریم که می‌گوییم "Agents of Deconstruction".

در مدت دو دهه تاریخ بعد از انقلاب عوامل ساخت (سازنده) و عوامل و اگرایی مشترک

هستند. یعنی کسانی که بنایی را ساختند، خود می‌خواهند آن را از بین ببرند. این خیلی معنای مهم متدولوژیک دارد. یعنی اینکه ما نمی‌دانیم چه چیزی می‌خواهیم بسازیم. من حتی می‌توانم این طور تحلیل کنم، کسانی که عامل واگرایی در ایران هستند، خیلی نمی‌دانند مبنای ساخت بعدی چه می‌باشد. صرفاً تمرکز اصلی روی واگرایی و از بین بردن آن نظم و سامانی است که جواب نداده است. برای من جامعه شامل تشکل‌ها، احزاب و سازمان‌های غیردولتی و همه این تقسیم‌بندی‌هایی می‌باشد که از خود یک تعریف واقعی داشته باشند. ما ایرانیان از نظر فردی نسبت به خودمان خیلی بزرگنمایی می‌کنیم. خیلی وقت‌ها شما می‌خواهید به یک تحلیل دقیق از موقعیت و ظرفیت یک فرد برسید، لذا مجبورید که آن چیزی را که یک فرد می‌گوید و ادعا دارد، تقسیم بر ۲۰ کنید تا اینکه آن ظرف واقعی معلوم شود.

نکته‌ای که می‌خواهم از آن نتیجه‌گیری کنم این است که، خیلی مهم است که ملت یا حکومتی، تشکل‌ها و حتی افراد، یک فهم واقع‌بینانه و منصفانه‌ای از خودشان داشته باشند. این نکته به برنامه‌ریزی کمک می‌کند. وقتی کشوری بیش از آن‌چه برایش مقدور هست، طراحی کند، معلوم است که در عمل دچار مشکل خواهد شد. من فکر می‌کنم به دلیل اصول مدرنیته که بسیاری از کشورها آن را پشت سر گذاشته‌اند، کشور ما در شرایط فعلی علی‌رغم هیچ‌جاناتی که در آن وجود دارد، در وضعیتی پیش‌مدرن قرار گرفته است. برای همین است که اگر ما مباحث پست‌مدرن را تعریف می‌کنیم، در فهم کشورهای غربی به عنوان یک جریان فکری خیلی مفید است. اما من معتقدم که در فهم مسائل ایران، این رهیافت مناسبی نباشد. برای اینکه بفهمیم که جهانی شدن چیست، خیلی خوب است که به دنبال این رهیافت برویم. اما برای اینکه بفهمیم که ایران در کجا قرار دارد و برای عبور از وضعیت فعلی و رسیدن به وضعیتی مناسب در ۲۰ یا ۳۰ سال آینده چه کاری باید بکند، از این نظر در دهه ۷۰ مالزی به سر می‌بریم. ما الآن در وضعیت نیمه اول دهه ۶۰ کره جنوبی و نیمه دوم دهه ۶۰ برزیل هستیم و خیلی مانده تا به مسائل ابتدایی مدرنیته برسیم. علاوه بر اینکه در آدا در آوردن مسائل مدرن، خیلی هنرمند هستیم. حرف‌های مدرن می‌زنیم و از تعابیر مدرن خیلی استفاده می‌کنیم؛ اما آن فرهنگ مدرنیته را هنوز نداریم. من به کتاب بسیار خواندنی غسان سلامه، نویسنده لبنانی در رابطه با دمکراسی خاورمیانه، اشاره می‌کنم. ممکن است کسی در مورد دمکراسی درس بدهد، ولی خصوصیات

رضاخانی هم داشته باشد. این خیلی مهم است که یک جامعه‌ای در کنار آداهایی که دارد، فرهنگ آن را نیز داشته باشد. اینها یک سری آموزش‌ها، تربیت‌ها و قاعده‌مندی‌هایی را می‌خواهد. "توین بی" جمله‌ای بسیار گویا دارد و می‌گوید: ملتی متمدن است که کارهای عقلانی آن براساس عادت باشد. یعنی وقتی که من به چراغ قرمز می‌رسم، لزومی ندارد که فکر کنم. بلکه عادت کرده‌ام و باید پشت چراغ قرمز بایستم.

من معتقدم، به‌عنوان یک ملت و یک حکومت، مهم‌ترین کاری که می‌توان انجام داد، این است که جایگاه خود را در تاریخ تعریف کنیم. این کار هنوز انجام نشده است. اتفاقاً اکنون در دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی، فرصت مناسبی است تا یک ارزیابی واقع‌بینانه، از اینکه کجای جهان و تاریخ هستیم، انجام پذیرفته و براساس آن برنامه‌ریزی شود. ببینیم که در ۱۰ یا ۲۰ سال آینده به کجا خواهیم رسید. اگر قرار است که ایران را به یک دمکراسی تبدیل کنیم، در دوره دبستانی چه الگوهای رفتاری را باید آموزش بدهیم. اگر می‌خواهیم خصوصی‌سازی اقتصادی انجام دهیم، چگونه می‌توان به ایجاد بخش خصوصی منسجم کمک کرد. جهانی شدن و بهره‌برداری از جهانی شدن به سامان داخلی و اجماع نظر میان مدیران یک جامعه برمی‌گردد. البته چون در جامعه ما همه مسائل علوم اجتماعی را به دست گرفته‌اند و آن را ارزیابی می‌کنند، لذا مشکلاتی را برای فهم و استنباط ما ایجاد کرده است. ما در بحث تکثر و ایجاد جامعه قاعده‌مند، باید تا جایی پیش برویم که بگوییم دیگر به حکومت احتیاج نداریم.

در آمریکا حکومت در بسیاری از مسائل، خیلی قاعده‌مند و با برنامه جلو می‌آید. اما طبیعی است که آن برنامه‌ریزی و قاعده‌مندی، برآیند جامعه و نهادهای قانونگذاری و غیره باشد. شما اگر ۵ سال در آلمان بمانید، معنای دولت را می‌فهمید. ببینید دولت آلمان از یک شهروند آلمانی چگونه مالیات می‌گیرد. هم او قاعده‌مند است و هم دولت. ببینید دولت انگلیس، کانادا و ژاپن، چگونه قاعده‌مند رفتار می‌کنند. کار سیاسی را نباید با قوام نظام سیاسی مخلوط کرد. فرض کنید، من یک زمانی برای اینکه طرف مقابلم را از صحنه بیرون کنم، اصلاً می‌گویم که او نباید وجود داشته باشد. درحالی‌که هر جامعه‌ای نیازمند یک اسکلت و استخوان‌بندی می‌باشد. طبیعی است که این موضوع باید با حساب و کتاب و یک قواعدی همراه باشد.

ما در این کشور به دلیل ثوریک و به لحاظ کاربردی، چقدر باید زحمت بکشیم تا حکومت

خودش را پاسخ‌گوی جامعه بدانند؟ ما در کشوری زندگی می‌کنیم که ۷۵ درصد درآمد دولت از محل صدور نفت است. این درست برعکس کشور آلمان است که ۷۵ درصد درآمد دولت از کسب مالیات تأمین می‌شود. بنابراین طبیعی است حکومتی که به پول مردم نیاز ندارد، قواعد را خود طراحی کند. حال تا چه اندازه باید کار شود تا در این چارچوب اقتصادی، حکومتی قاعده‌مند و دولتی پاسخ‌گو تشکیل شود. اما نکته بعدی، کابینه جدید دولت آقای خاتمی است. من فکر می‌کنم اگر بهترین اشخاص هم در شرایطی که جهت‌گیری کلی کشور مشخص نیست در رأس وزارتخانه‌ها قرار گیرند، نمی‌توان از آنان انتظار کارآمدی داشت. آن‌چه که مشخص است، اینکه کشور ما تعاریف روشنی ندارد که کجا می‌خواهد برود. ما کشوری داریم که هر گروهی طناب سیاسی آن را به یک طرف می‌کشد. به همین دلیل است که دنیا نسبت به ایران خیلی بلاتکلیف می‌باشد. چون بخش‌های مختلف کشور ما انواع و اقسام رفتار را دارند. یک بخش می‌خواهد از دنیا دور باشد و بخشی دیگر می‌خواهد با دنیا کار کند.

اشتباه است اگر فکر کنیم که در سیاست خارجی، اقتصاد و فرهنگ، ملت ایران دارای فرهنگ مشترکی می‌باشد و ممکن است دارای هنجارهای مشترکی نیز باشد. واقعیت این است که ایران کشوری است با خرده‌فرهنگ‌های متفاوت، اگر حکومت بخواهد فراتر از اعطای آزادی‌های مدنی، امنیت و رفاه فکر کند، مشکل پیدا می‌کند. حکومتی در ایران موفق خواهد شد که مطالبات خرده‌فرهنگ‌ها را مورد عنایت جدی قرار دهد.

یکسان‌سازی رفتار فرهنگی، هم به لحاظ رفتاری و هم به لحاظ فکری، همان عواقبی را دارد که ما در جامعه‌مان می‌بینیم. انقلاب ارتباطات، این دستور کار را برای کشورها مشخص می‌کند. حال اگر حکومت‌ها هم مقاومت کنند، انقلاب ارتباطات خود به خود این کار را می‌کند و پیش می‌رود. بنابراین در رابطه با کشورمان چند نکته را باید در نظر داشت:

- ۱- فهم دقیق از شرایط موجود ۲- داشتن یک جهت‌گیری مشخص و مشترک، نه جهت‌گیری واحد. شما در تمام دنیا می‌بینید که جهت‌گیری مشخص است، اما ممکن است سیاستگذاری‌ها در دولت‌های مختلف، متفاوت باشد. ۳- هر حکومتی باید بداند که بر چه کسانی حکومت می‌کند. لذا فهم دقیق از روحیات ایران بسیار مهم است. ملت ایران، ملتی هستند شهری. به شهر علاقه دارند. دنیا را دوست دارند و لایهٔ عرفانی نیز دارند. اما به نظرم لایه

دنیا دوستی شان خیلی قوی تر از لایه عرفانی می باشد. اینها آن روحیه اصیل ایرانی می باشند. از طریق فهم دقیق این فرهنگ اجتماعی و عمومی است که در واقع می توان برنامه ریزی کرد، ضمن اینکه این "Deconstruction" در حال شکل گیری است. اما خوب است، کسانی که "Deconstruction" می کنند، به فکر یک چارچوب "Reconstruction" هم باشند. چون مالزی، برزیل و کره جنوبی و از همه پیچیده تر، چین، طراحی "Deconstruction" آنها مشخص می باشد. لذا نباید وقتمان را فقط در "Deconstruction" تلف بکنیم. بلکه باید به موازات آن به فکر یک نوع "Construction" هم باشیم.

دکتر قوام: همان طور که ابتدا اشاره شد، در ارتباط با جهانی شدن مواضع گوناگونی وجود دارد. عده ای این پدیده را مترادف با امپریالیزم فرهنگی تلقی کرده اند. گروهی دیگر می گویند که جهانی شدن می تواند تعاملات میان جوامع را بیشتر کند. شخصیت هایی از کشورهای اسلامی نیز مانند انور ابراهیم هستند که جهانی شدن را به عنوان بلعبده شدن تعریف می کنند. اما در مورد کشورمان، ظاهراً ما حالت تدافعی نسبت به جهانی شدن گرفته ایم و با یک دید تقلیل گرایانه به آن نگاه می کنیم. به عبارتی، ما این پدیده را گاه تا حد تعدیل ساختارهای اقتصادی تنزل داده ایم. یعنی همان نسخه ای که معمولاً بانک جهانی به کشورها توصیه می کند. در این نسخه تأکید شده است که شرایطی ایجاد شود تا کشورها بتوانند وام دریافت کنند و سرمایه گذاری ها را توسعه دهند تا از این طریق بتوانند آسیب پذیری خود را به حداقل برسانند. هم چنین بتوانند از اقتصاد تک محصولی خارج شوند. بعد دیگر، مربوط به تهاجم فرهنگی است. همان طور که آقای دکتر سریع القلم گفتند، این بستگی به این امر دارد که نخبگان و سیاستگذاران ما چه تحلیلی از جهانی شدن دارند. طبیعتاً تمام متابعی که شما برای پاسخ به جهانی شدن به کار می گیرید، بر این اساس است. برخی معتقدند که مقوله گفت و گوی تمدن ها می تواند بیشتر از این جهت مطرح شود؛ زیرا که ما خواسته ایم تا مسأله جهانی شدن که یک نوع تک گویی و جریان یک سویه می باشد، را تبدیل به یک گفت و گوی دو طرفه نمائیم تا طی آن ضمن کاهش آسیب پذیری، مشکلات خود را حل و فصل کنیم. در هر حال ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، جهانی شدن اتفاق افتاده و چیزی هم نیست که بتوان جلوی آن را گرفت. در این راستا ما چند نوع واکنش را در مقابل آن می توانیم نشان بدهیم. یا باید مقاومت بکنیم، یا اینکه در بست آن را قبول داشته باشیم و یا اینکه شرایط و

امکانات خود را با این تعبیری که از جهانی شدن داریم، تطبیق دهیم. تصورم این است که ما هنوز مُردد هستیم. اصلاً نمی‌دانیم که جهانی شدن چه چیزی است؟ به هر صورت ما در مسیر جهانی شدن قرار گرفته‌ایم. برای نمونه سیاستی که ما در ارتباط با محیط زیست در ایران تعقیب می‌کنیم، مبتنی بر توسعه پایدار می‌باشد. ما علی‌رغم اینکه یک کشور جهان سوم هستیم، اما خیلی از مسائلی که مربوط به محیط زیست می‌باشد را رعایت می‌کنیم. لذا براین اساس می‌بینیم که در خیلی از جاها، توسعه پایدار، توسعه را مشروط می‌کند؛ یعنی تولید صورت می‌گیرد، ولی به شرط اینکه محیط زیست را آلوده نکند. به همین دلیل ما در مقابل ایزو ۹۰۰۰، ایزو ۱۴۰۰۰ را داریم. به‌رحال تعبیری که در داخل از جهانی شدن وجود دارد، جریان بازی با حاصل جمع صفر می‌باشد. یعنی، فکر می‌کنیم که هر چقدر جهانی شدن بیشتر توسعه پیدا کند، ما ضعیف‌تر می‌شویم. چنان‌که ما این برخورد را بین مدرنیسم و سنت‌گرایی داشته‌ایم. یعنی هر اندازه جامعه مدرن‌تر شود به همان اندازه هم از سنت‌ها فاصله می‌گیرد. ما هیچ وقت به راحتی نتوانسته‌ایم مدرنیسم را با سنت‌گرایی در یک حالت همزیستی مشاهده کنیم.

نکته حائز اهمیت در این جا این است که به هر حال بعد از جنگ سرد تحولاتی در عرصه سیاست بین‌الملل اتفاق افتاده است. همانطور که گفتیم، ما با بحران معنا مواجه‌ایم. جنگ سرد در واقع یک جنگ ایدئولوژیک بود. یعنی تعیین دوست و دشمن و تمام رفتارها از جمله کمک و یا خودداری از کمک به دیگران و جنگ‌ها براساس ایدئولوژی، مورد تفسیر قرار می‌گرفتند. شوروی در گذشته نگران آن بود که کشورها به دامن سرمایه‌داری نیفتند. هم‌چنین آمریکا نگران آن بود که کشورها به سوی کمونیسم گرایش نداشته باشند. براین اساس بود که کمک‌های اقتصادی و به دست آوردن پایگاه‌های نظامی و اصولاً کلیه رفتارهای بین‌المللی، شکل می‌گرفتند.

یکی از کارکردهای ایدئولوژی در دوران جنگ سرد، ایجاد یکپارچگی در داخل کشورها بود. یعنی برای کشورهایی که دارای نژادها، مذاهب و اقوام مختلف بودند، ایدئولوژی یک عامل انسجام‌دهنده به‌شمار می‌رفت. شوروی‌ها می‌گفتند، قبل از اینکه فرقیز و یا تاجیک باشید، کمونیست هستید. ملیت در مرحله بعد مطرح می‌شد. چون ایدئولوژی این نقش یکپارچه‌کنندگی را ایفاء می‌کرد. لذا می‌توان گفت که در عصر جهانی شدن ایدئولوژی نمی‌تواند این نقش

را به آن صورتی که در دوران جنگ سرد داشت، اکنون به تنهایی ایفا کند. بنابراین با توجه به ترکیب جمعیتی در کشور و وجود اقوام و زبان‌های گوناگون، لازم است که در کنار این مسائل، بر روی توسعه اقتصادی و سیاسی تأکید زیادی شود. توزیع عادلانه ثروت، فقر و محرومیت‌زدایی از جمله سیاست‌هایی است که باید در عصر جهانی شدن با آنها برخورد بسیار جدی شود.

مسئله محرومیت‌ها، عامل بزرگی برای حرکت‌های گریز از مرکز به شمار می‌رود. لذا ما برای گسترش بهداشت، صرفاً نمی‌توانیم به ایدئولوژی اتکاء داشته باشیم. به هر حال توسعه ارتباطات سبب شده که ما با یک انقلاب فزاینده انتظارات مواجه شویم. خواسته‌ها و الگوهای زندگی مردم به مرور دستخوش تغییر می‌شوند. نظام سیاسی باید پاسخگویی خواسته‌های شهروندان باشد. مسأله‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که ما امروز در عصر جهانی شدن با فضاهای جدیدی مواجه می‌شویم که فضاهای مجازی نامیده می‌شوند. یعنی شناخت فضای مجازی باعث می‌شود که آن برخوردهای سنتی که نسبت به ژئوپلیتیک داشتیم، به هم بریزد. ما در اغلب موارد هنوز در وضعیت دوران جنگ سرد قرار داریم و موقعیت خود را براساس همان مسائل ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک گذشته تعریف می‌کنیم. این در حالی است که شرایط در اطراف ما به شدت دستخوش تحولات عظیمی شده است.

بنابراین ما باید با این فضا مانوس شویم و به جای مقاومت، فضای جدید ایجاد شده را به درستی بشناسیم. بخش عمده‌ای از مبادلات اقتصادی و تجاری در حال حاضر از طریق این فضا انجام می‌شود. ما باید در این فضای مجازی جایی را برای خودمان پیدا کنیم. چون این فضای مجازی محدود است. لذا تحت این شرایط باید به زبان، مفاهیم و فضاهای جهانی شدن آشنا شویم.

آقای رضایی: پیرامون مسأله جهانی شدن از چند جهت می‌توان بحث کرد. در خصوص آن چیزی که اتفاق افتاده، سه الگوی کلی وجود دارد: الگوی اول، الگوی بعضی از کشورهای آمریکای لاتین مثل آرژانتین و بعضی از کشورهای اروپای شرقی که پذیرش کامل قواعد مورد نظر سازمان‌های جهانی است که قواعد کلی اقتصاد جهانی را تعیین می‌کنند. الگوی دوم، الگوی برزیل و هند می‌باشد. در این الگو بر قدرت کشورهای تأکید می‌شود که توانایی، سرزمین و جمعیت زیاد، ساخت اقتصادی و زیر بنای صنعتی نسبتاً پیشرفته‌ای دارند. در این الگو قبل از ورود به جهانی شدن، برقراری رابطه و پیوستن به قوانین و سازمان‌های بین‌المللی

مرحله به مرحله صورت می‌گیرد. چانه زدن در هر مرحله و خصوصی سازی گام به گام است. تمام اینها برای این است که قدرت چانه‌زنی این سیستم در نظام بین‌المللی افزایش پیدا کند و حداکثر بهره‌برداری از شکاف‌ها و فضاهاى جهانی صورت گیرد تا قدرت ملی کم یا زیاد شود. الگوی سوم، الگوی چین است که در آن بحث اساسی، حفظ اقتدار دولت همراه با رشد اقتصادی، نوسازی ساختار تکنولوژیک و ساختار صنعتی در جامعه است. هم‌چنین پخش آثار این رشد اقتصادی در همه جا محسوس می‌باشد. به نظر من با توجه به واقعیاتی که داریم، یعنی ساخت یکپارچه دولت، ابزارهای کنترل اجتماعی و یکپارچگی دستگاه‌های ایدئولوژیک نظام، سطح توسعه اجتماعی، نیروی آموزش دیده، سطح برخورداری از ارتباطات، رسانه‌ها و تحصیلات از عوامل مهم دیگر در این الگو می‌باشند. به اعتقاد من الگوی دوم، الگویی است که ما می‌توانیم به آن نزدیک شویم و از آن استفاده کنیم. این به علاوه آن ساختار پیچیده و قدرتمند دولتی دستگاه‌های سرکوب یکپارچه و همه آن چیزهایی است که در چین موجود می‌باشد. پس ما باید روی الگوی برزیل و هند خوب فکر کنیم.

بنابراین، در حوزه رویکرد به جهانی شدن، ما باید به رویکرد دوم توجه داشته باشیم که تأکید بر دموکراسی دارد، نه لیبرالیسم نو و بازار. به علاوه در این رویکرد اولویت با شکل‌گیری سرمایه اجتماعی است، نه سود و مالکیت خصوصی. این یعنی شکل‌گیری نهادها، انجمن‌ها، سیستم‌های حمایت اجتماعی و در نتیجه بالا بردن مهارت و انسجام اجتماعی. این یک نوع سرمایه اجتماعی است که به منظور دفاع از فرد و کرامت انسانی او در مقابل نیروهای تجاری شدن و کالایی کردن تمام مناسبات اجتماعی می‌باشد. رویکرد ما به جهانی شدن باید همراه با تأکید بر مسأله دموکراسی باشد. چون مکانیسم بازار و آزادسازی قیمت‌ها به تنهایی ارزشی ندارد. نکته دوم اینکه، در حوزه هویت کلان جامعه، یکی از ابعاد و مشخصات عصر جهانی شدن، تشخیص و به رسمیت شناخته شدن می‌باشد. در حال حاضر یکی از مسائل اصلی، رقابت بر سر این است که ما را به رسمیت بشناسند. ما به عنوان یک ملت و کشور باید تعیین کنیم که با چه مشخصه‌هایی می‌خواهیم خودمان را بشناسانیم. این اولویت سیاسی ملی ما می‌شود. به نظر من این جا نباید توهم داشته باشیم که می‌توانیم با تکنولوژی موشکی و تکنولوژی پیشرفته ماهواره‌ای و غیره رقابت کنیم. باید به فکر ساختن یک نظام اجتماعی و ایجاد فضاهایی باشیم

که استعداد‌های فردی بتوانند در آن رشد کنند. اولویت‌ها باید شامل آفرینش یک نظام اجتماعی باشد که مزیت‌های معنوی و اخلاقی دارند و بر محور بلندپروازی‌هایی نظیر اینکه ما بزرگترین سد جهان را می‌سازیم، قرار نگیرد. اینها هیچ ارزشی ندارد.

مسئله سوم در حوزه فرهنگ و عصر جهانی شدن که با آن روبه‌رو هستیم؛ این اصل می‌باشد که تنوع فرهنگی را جدا از تعصب قومی، ناسیونالیسم افراطی، قوم‌گرایی و منطقه‌گرایی بپذیریم. یعنی جهانی شدن را نه به معنای سیاست خارجی، بلکه بایستی برحسب ضرورت و به معنای گفت‌وگویی مستمر برای پی بردن به حقیقت در میان فرهنگ و تمدن‌های مختلف مورد توجه قرار دهیم. در این زمینه باید توجه داشت که در گفتگو نیاز به یافتن یک زبان مشترک و یک فهم متقابل می‌باشد. آن وقت باید توجه داشت که رسانه‌ها حاصل این زبان هستند و بخش بزرگی از اقتصاد جهانی مبتنی بر تولید اطلاعات می‌باشد. در واقع ما باید توانایی تولید بیشتر اطلاعات و تولید بیشتر نمادهای فرهنگ ملی را داشته باشیم. چون بدون گفت‌وگو و برخورد خلاق با بقیه فرهنگ‌های جهان، نمی‌توان ادعای حفظ فرهنگ ملی را داشت.

رابطه ما با مسئله جهانی شدن باید بدین‌گونه باشد که ما قدرت تولید فرهنگ و خلاقیت فرهنگی را بالا ببریم و این جز از طریق ارتباط ممکن نیست. لذا این سه مسئله، از مسائل مهم کشور ما می‌باشد.

دکتر سریع‌القلم: در طول دوره‌ای که پیرامون مباحث توسعه مطالعه کرده‌ام، همیشه برای من در مورد ایران یک سؤال مطرح بوده است و خیلی هم جواب روشنی برای آن نداشته‌ام. اگر من همه نکاتی را که آقای رضایی فرمودند، لیست کنم، یک چیزی حدود ۳۰ تا ۳۵ مورد می‌باشد که با تعبیر "ما"، عنوان شده است. "ما" باید این کار را انجام بدهیم. سؤالی که همیشه برای من مطرح بوده است، این است که این "ما" کیست؟ در کشور ما چه کسی باید این کار را انجام بدهد؟ یک نویسنده به نام دیوید لندس که مورخ توسعه می‌باشد، می‌گوید: موتور محرکه توسعه در غرب، روشن‌بینی نبوده است، بلکه منافع بوده است. مثال مهمی که ایشان می‌زند و می‌گوید، از مهمترین مشوقین دمکراسی در غرب خُرده بورژوازی آن هم به دلایل افزایش سرمایه خودشان بوده است. این مباحث در جامعه غرب بسیار مطرح است. اما ما می‌گوییم باید این کارها بشود. چارچوبی که شما ترسیم کردید، خیلی واقع‌بینانه و براساس شرایط ایران

نیست. سؤال بعدی این است که چه کسی باید این کارها انجام بدهد؟ یعنی آیا ما احزابی داریم که بنشینند و این مباحث را با همدیگر مطرح کنند و به یک جمع‌بندی برسند؟ آیا ما نخبگان سیاسی داریم که به فکر شوکت ایران باشند؟ در این فکر باشند که ایران در صحنه جهانی یک سهمی داشته باشد، یا نه؟ شما اگر به نخبگان سیاسی ایران توجه کنید، آنان از ثروت موجود ایران استفاده می‌کنند، اما کمتر به فکر تولید ثروت هستند. درحالی‌که برزیل برای مردم خود تولید ثروت می‌کند. نخبگان ما ماهیتاً به دنبال تولید ثروت نیستند. منظور من از ثروت، پول نیست، بلکه خیلی وسیع‌تر از آن است. منظور من همان ابعاد فرهنگی است که شما نیز به آن اشاره کردید. واقعاً مجری این برنامه چه کسی است؟ مجری این دستور کار چه کسی است؟ به‌رحال در هر کشوری، نیرویی عامل پیشرفت و مدرن شدن آن می‌باشد. مثلاً این نیرو در چین حزب کمونیست، در ترکیه ارتش و در هند یک عده آدم‌های ملی هستند که این کار را انجام داده‌اند. در هند این نیروها با یک فعالیت جدی باعث پیشرفت این کشور می‌شوند. در برزیل در یک دوره توده‌گرایی و در یک دوره دیگر نظامیان حاکم بودند. اما سؤال این است که در کشور ما نیرو و یا نیروهایی که بتوانند با استدلال، چارچوب و با این ملت علاقه‌مند به یک جمع‌بندی برسند، جهشی داشته باشند، تولید ثروت به معنای اقتصادی و سیاسی بکنند، چه کسانی هستند؟ نیروهای موجود یا قبل از مدرن فکر می‌کنند، یا بخشی Deconstruct می‌کنند و یک عده خیلی غیرمتشکل، مباحث مدرنیته را مطرح می‌کنند. آن نیرو کجاست؟ نگرانی من از وضع ایران، این است که این مباحث به همین صورت باقی بماند و تعیین‌کننده آن پول نفت خواهد بود. این پول در جامعه پخش می‌شود و متأسفانه سهم هر فرد از امکاناتی که نفت به جامعه می‌دهد، روزبه‌روز کمتر خواهد شد.

من تحقیقاً می‌گویم، نقدی که در دوره پس از جنگ در ایران شده، در هیچ کشور جهان سومی نشده است. مقدار نقد و چالشی که از دولت و حکومت در ایران شده است، واقعاً قابل مطالعه می‌باشد. شاید اثر گذاشته و هیجان و جریانات اجتماعی ایجاد کرده، اما تبدیل به برنامه و افزایش تدریجی ثروت ملی نشده است. در این جا ما وارد یک فاز دیگری شده‌ایم. متونی که امروز ما مطرح می‌کنیم با متونی که در دوره مشروطه مطرح شده، تفاوت محتوایی آن خیلی زیاد نیست. شاید در آن زمان از یک جهاتی پیشرفته‌تر هم بوده است. اتفاق بزرگی که در کشور ما

باید بیفتند، این است که تئوری کنترل موجود باید متحول شود. فکر می‌کنم که نظریه‌های موجود کنترل، تقریباً بیش از یک قرن است که از زمانشان می‌گذرد. برای روش‌های کنترل مردم، روش‌های کنترل افکار عمومی و بحث امنیت ملی و به‌طور کلی برای تئوری کنترل، یک مرکز ثقلی نیاز است که این تئوری متحول شود.

نگرانی آخر من این است که، شاید ما نتوانیم بدون تشکل‌ها و احزاب، کارهای بزرگی در ایران انجام دهیم. ما برای ایجاد حزب در کشور، مشکلات فرهنگی داریم. حالا دوباره به آن لیستی که آقای رضایی مطرح کردند، برگردیم. حال چه کسانی، کدام نهاد، کدام نیرو، کدام انرژی و کدام نیروی محرکه می‌خواهد مقدمات حزب در ایران را فراهم کند؟ ما تا کی باید ریشه‌های عدم شکل‌گیری حزب در ایران را بحث کنیم و موضوع رساله فوق‌لیسانس دانشجویان ما باشد؟ آن نیرو کجاست؟ مشکل ایران، این است که انرژی صرف مباحث فلسفی شده است. یعنی حکومت ما حکومت فلسفی شده است. در حالی که حکومت باید ایده‌ها را بگیرد و سپس آنها را تبدیل به برنامه‌های عملیاتی کند. مشکل ما این است که ایده‌های خوب داریم، حرف‌های خوب می‌زنیم، اما توان عملیاتی کردن آن را نداریم.

این عملیاتی بودن حکومت خیلی تعیین‌کننده است. اما من با این نکته امیدوار کننده می‌خواهم بحث را تمام کنم که امروز هر کسی به مسائل ایران از منظر تاریخی نگاه کند، جای امیدواری در آن بسیار است. یعنی در کشوری که سه هزار سال اقتدارگرایی محض حاکم بوده است، اکنون، زمینه طرح نسبی مسائل وجود دارد. من فکر می‌کنم بدون آن تشکل‌ها و انرژی که بتواند این اندیشه‌های مثبت را هدایت کند، ما نمی‌توانیم کاری انجام دهیم، مگر اینکه اتفاقات فوق‌تحقق یابد.

دکتر منتظر قائم: با وجود اینکه ما درخصوص جزئیات حوادث و وقایعی که ممکن

است در آینده ایران اتفاق بیفتد، نتوانستیم بحث زیادی انجام دهیم، ولی فکر می‌کنم که نتیجه‌گیری‌های خوبی به دست آمد که آن را در قالب پنج مورد بیان می‌کنم:

۱- جهانی شدن یک فرآیند واقعی و جبری است و به معنای تعامل و نزدیکی بیشتر کشورها، دولت‌ها، ملت‌ها و فرهنگ‌ها می‌باشد و از دل این نزدیکی تبعات و نتایج بسیاری متوجه تمام افراد جامعه جهانی خواهد شد.

۲- به‌عنوان یافته نظری دیگر برای فهم جهانی شدن، لازم است که ما جهانی شدن را همپای

پُست‌مدرنیسم درک کنیم وگرنه هم در فهم آن و هم درک عواقب و نتایج جهانی شدن به‌ویژه راهکارهای مناسب برای مقابله با نتایج منفی جهانی شدن، مشکل خواهیم داشت.

۳- جهانی شدن در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نیز در تمام سطوح، از سطح فردی تا سطح ملی و بین‌المللی، رخ داده و طبیعتاً تبعات در تمام سطوح و در تمام این عرصه‌ها قابل انتظار خواهد بود.

۴- جهانی شدن به‌ویژه از منظر سیاسی و در رابطه جامعه و دولت تأثیر بسیار عمیقی دارد. در این جا هر سه رکن نظام سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، یعنی ماهیت جامعه را به سمت جامعه متکثر، پویا و در حال تغییر مداوم سوق می‌دهد. هم‌چنین ماهیت دولت را تغییر داده و آن را به سمت تحرک، پویایی، چرخش نخبگان و ذهنیت باز (هم به لحاظ ساختاری و هم به لحاظ ایدئولوژیک) سوق می‌دهد و آن را از ایستایی و در یک جا ماندن (چه به لحاظ افراد، نخبگان، سیاست‌ها و ایدئولوژی‌ها) باز می‌دارد. محور تغییر سوم این است که رابطه دولت و جامعه، رابطه حکومت و شهروندان را به نحو بنیادینی تغییر می‌دهد و تعریف شهروندی در یک جامعه جهانی، قطعاً باید مبتنی بر توجه بیش از گذشته به مطالبات و آزادی‌های مشروع تمام شهروندان باشد. از سوی دیگر رابطه شهروندان و نظام سیاسی باید با تکیه بیشتر بر فرایندهای دموکراسی، به‌ویژه دموکراسی ارتباطی و انتخاباتی، تعریف شود. در واقع با عدم شرکت شهروندان در تصمیم‌گیری، تمام ارکان زندگی سیاسی آنها با بحران مواجه خواهد شد.

۵- نتیجه‌گیری آخر اینکه در برخورد با فرآیند جهانی شدن، نباید برخوردی ناشی از ترس داشته باشیم، بلکه باید به‌طور فعال و خودانگیخته با جهانی شدن روبه‌رو شویم. بنابراین برای این برخورد سه مرحله را باید انجام داد:

الف) مرحله شناخت ب) مرحله خواست ج) مرحله عمل

باید این سه مرحله را بشناسیم. یعنی باید در ابتدا خودمان را بشناسیم و برای نیل به این آگاهی، عقلانیت را در مدیریت سیاسی و نیز مدیریت کل جامعه، ترویج کنیم. شناخت خودمان دو معنا دارد، یکی شناخت اجزا و ارکان تشکیل دهنده کلیت خودمان و دیگری شناخت دیگرانی است که ما خود را در مقابل آنها، تعریف می‌کنیم، که به عبارتی شامل جامعه جهانی و تمام اجزای آن می‌شود. بحث دیگر اینکه در مرحله اجرا، استراتژی مناسب باید یک استراتژی مرحله به مرحله، منوط و مشروط به حفظ منافع ملی ایران باشد.